

متون اتودیک بازیگری

نویسنده: فرانک رضایی



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متون اتودیک بازیگری

نویسنده : فرانک رضایی

سر شناسه	: رضایی، فرانک، ۱۳۷۷-
عنوان و نام پدیدآور	: متون اتودیک بازیگری / نویسنده فرانک رضایی.
مشخصات نشر	: تبریز: اختر، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۸۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۸۶-۴۵۹-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: نمایشنامه فارسی - قرن ۱۴
موضوع	: Persian drama -- 20th century:
رده بندی کنگره	: PIR۸۳۴۵
رده بندی دیویی	: ۸۴۲/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۳۶۲۸۴۶



متون اتودیک بازیگری

نویسنده: فرانک رضایی

ناشر: نشر اختر

چاپ اول ۱۴۰۰ ● ۸۰ صفحه ● قطع رقعی ● ۱۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۸۶-۴۵۹-۶

تبریز- اول خیابان طالقانی، روبروی مصلی، نشر اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ و ۰۴۱-۳۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۳۲۰۰۰ تومان

میںونسم برای مادرم صاحب ہنرم

ونواهران مونس بی ہمتایم



فہرست عناوین

- ۱ • طمعکار..... ۵
- ۲ • عشق..... ۹
- ۳ • خیانت..... ۱۲
- ۴ • رضایت..... ۱۴
- ۵ • عروس آب زیر کاه..... ۱۷
- ۶ • ارباب..... ۲۰
- ۷ • پسر بدبخت..... ۲۳
- ۸ • شارلی و شلی..... ۲۷
- ۹ • خواب..... ۳۳
- ۱۰ • پشتوانہ موفقیت..... ۴۰
- ۱۱ • حرف آخر..... ۴۵
- ۱۲ • لیاقت زندگی..... ۴۸
- ۱۳ • مال حرام..... ۵۰

- ١٤ ● خوشحالی..... ٥٦
- ١٥ ● اشتباه بزرگ..... ٥٨
- ١٦ ● مادر..... ٦٦
- ١٧ ● ترس شب..... ٦٨
- ١٨ ● عشق بازیگری..... ٧٠
- ١٩ ● معامله..... ٧٢
- ٢٠ ● دزد..... ٧٤
- ٢١ ● مکار..... ٧٧

۱

طمعکار

(دو خواهر که یکیشون طمع داره) (فریال رو صندلی نشسته و پاهاشو رو میز گذاشته و در حال روزنامه خوننده)
فریال: مراد؟ (مکث) (باصدای بلند) مراد؟ کری مگه مراد؟ یا کره یا خودشو زده به کری.

(خودش بلند میشه و در رو باز میکنه)
فریال: (باتعجب ولی در عین حال طبیعی)
به به ، سلام علیکم ، میگفتی گاوی، گوسفندی چیزی سر میبیریدیم.
صنم: بکش کنار ، کو کجان؟
فریال: چی کجاس؟ همینجور عین گوسفند سرتو انداختی پایین ، اومدی عمارت من ، هی با تو ام.
صنم: سندها رو کجا گذاشتی؟

فریال: هه هه کدوم سندها (مکث) آها سندهای عمارتو میگی (با لبخند)
(با صدای بلند لبخند میزنه) اونا رو که ۷ ماه پیش همشونو آتیششون زدیم رف،
دیگه هیچ سند و مدرکی وجود نداره .

صنم: فکر کری شهر هرته؟ هر کاری که دلت بخواد بکنی؟
 فریال: عزیزم این عمارت از اولشم مال من بوده، اگه یادت باشه پارسال به
 شوخی انداختمو گفتم روزی میرسه که این عمارت مال من میشه که اونم شد.
 (لبخند ملایم به صنم)

صنم: بابا کجاس؟

فریال: زیر زمینه. اگه میخوای ببینیش باید از مراد اجازه بگیری
 (صنم بلند میشه و یقه فریال رو میگیره)

صنم: مراد کی باشه که ازش اجازه بگیرم.

فریال: دستتو بردار. مراد؟ بیا این دختره رو ببرش.

صنم: تو اینجوری نمیمونی، تا چن روز دیگه با فرهاد میرسیم خدمتت.

فریال: (هه هه با صدای بلند لبخند میزنه) فرهاد هه هه

بزرگتر از فرهاد رو بیار این عمارت مال منه فهمیدی؟ اگه میخوای پاتو تو این
 عمارت بزاری، باید عین سگ شب تا صب برام کار کنی.

صنم: که اینطور، من میخوام بابامو ببینم.

فریال: هه هه بابا تو (مکث) فقط و فقط ۵ دقیقه

مراد؟ بیا این دختر رو ببرش

(مراد صنم رو میبره)

(فریال رو صندلی میشینه)

فریال: دختره احمق چی خیال کردی؟ فکر کردی میتونی عمارتو از چنگم در
 بیاری؟ حتی فکرشم نمیتونی بکنی. هیچ سند و مدرکی هم نیست که بخوای
 دروغ منو فاش کنی.

(بعد از اتمام جمله، یکهو در باز میشه)

(صنم با عصبانیت در رو باز میکنه)

برا چی بابامو به صندلی بستی ها؟ (به جلو میاد و فریال رو از جاش بلند

می‌کنه و گلوشو فشار میده)

روزگارتو سیاه میکنم. حتی نمیتونه یک کلوم حرف بزنه .

چیکارش کردی که نه حرف میزنه نه چیزی؟ با تو ام ، فک کردی میتونی زبون همه رو ببندیو و به خواسته هات برسی؟ این مملکت قانون داره .

(فریال دست صنم رو برمیداره و کاملاً ریلکس برخورد میکنه)

فریال : ببین ، بزار خیالتو راحت کنم . تو این چن سالی که باغ ، خونه ، مغازه هرچی که تا به حال بابا ثروت داشت الان همشون مال منه ، من (با صدای بلند قهقهه میزنه)

صنم : یعنی بابا هرچی ثروت داشت به نام تو کرده؟

فریال : آره عزیزم.

صنم : یعنی تو بابا رو مریضش کردی و مجبورش کردی به تمامیه سندها انگشتو و امضاء بزنه؟

فریال : نه ، من مریضش نکردم با خواست خودش اینکار رو کردم.

صنم : چه دروغ خوبی. یه سوال اینکه چه دشمنی با ما داشتی که اینکار رو کردی؟ مگه بهت چیکار کردیم.

فریال : من وقت ندارم به سوال های بی ربط تو جواب بدم . خلاق هرچه لایق ، تمامیه ثروت بابا لیاقت من بود که اونم شد. هیچ شکایتی هم نمیتونین بکنین. مدرکی هم علیه من ندارین پس الکی خودتونو خسته نکنین.

اگه شکایت هم بکنین میلیون ها هم خرج کنین ، دادگاه به نفع من تموم میشه. برین شکایت کنن ، بدون وکیل به دادگاه هم میام ولی به ضرر شما و به نفع من تموم میشه.

(صنم با تهدید به طرف فریال میره و رو میز درازش میکنه و گلوشو فشار میده)

صنم : من میکشمت ، دنیا دار مکافات عمله هیچوقت فراموش نکن.

(درهمون حین فریال از کشو یواشکی آمپولشون بر میداره و به گردن صنم میزنه . صنم همون حین دستشو از گلوی فریال برمیداره و از هوش میره)
(فریال بلند میشه)
فریال : عزیزم ، خیلی ناراحت شدم (با لبخند) حقت بود ، تا تو باشی دیگه رو حرف من حرف نزن.

۲

عشق

دو دختر که یکیشون ناراحت نشسته و گل را پرپر میکند و دیگری در میزند) سوگند : این چه ریختو قیافه ایه واسه خودت درست کردی؟ (مکث) باز تو عاشق شدی؟ ایوای ایوای مگه نگفتم این عشق لعنتیو بزار کنار مگه نگفتم عشق آخرش پوچه؟ نمونش خود من ۸ سال به هر سازی که زد رقصیدم من یه چیزی میگم تو یه چیزی میشنوی .

نیلوفر : مال تو فرق میکرد.

سوگند: کجا فرق می کرد؟ مگه منو تو داشتیم . هیچ میدونی منو کامی یک روح در دو بدن بودیم؟ هیچ میدونی شبا به خاطر اینکه کی به هم میرسیم ، نمی خوایدم؟

قصه منو کامی مثل قصه لیلی و مجنونه ، عشق منو کامی فرق می کرد . من بخاطر کامی اشک میریختم . غذا نمیخوردم ، اینا فقط برا یه روزه اگه یک هفته همدیگه رو نمیدیدیم خفه می شدیم. ۸ سال به پای هم سوختیم و ساختیم. آخرش چی شد؟ یه دختر تموم ۸ سالمونو به باد داد . میفهمی؟ (با گریه و ناراحتی)

میدونی چه نقشه‌هایی واسه زندگیمون کشیده بودیم. هم تو روزای خوب کنار هم بودیم و هم روزای بد. من الان بشینم ۸ سالمونو واست تعریف کنم باید کتابش کنی. هیچ کس مثل ما عاشق نبود. تموم زحمات ۸ سال با یه دختر تموم شد. وقتی برای آخرین بار رفتم سراغ کامی ، یک چمدون پر از نامه ، عکس ، کادو، فیلم همه چی توش بود. با یه حلقه که گذاشت رو دستم میدونی چی گفت فقط یک کلام گفت شرمنده . منم دیگه پیگیر نشدم (با گریه) از وقتی اون از زندگیم رفته ، یه عالمه خواستگار دارم که به همشون جواب رد دادم. هیچ وقت هیچ کس برام کامی نمیشه هر روز و هر شب منتظرشم که بیاد . گاهی وقتا میگم میاد ، گاهی وقتا میگم خیال میکنی نمیاد.

منو فروخت به یه دختر . به یه دختر دهاتی ، دختری که نه میشناختش نه چیزی. میفهمی منو فروخت به یه دختر (با عصبانیت و بغض)

۸ سالمونو جمع کرد تو یه چمدون منو فروخت . وقتی یه پسر ۸ سالو نادیده می‌گیره ول میکنه از پسری که یه هفته بیشتر باهاش نبودی چه انتظاری داری؟ واسه همونه بهت میگم خر نباش اون خرت میکنه ولی خر نمیشه.

نیلوفر: (با ناراحتی) نه اون فرق می‌کرد وقتی میدیدمش قلبم از جاش در میومد تا حالا قلبم واسه کسی اینقدر نتپیده بود ، هم اون برا من فرق میکرد هم من برا اون .

سوگند: دِ احمق اولاً یه هفته بیشتر باهم نبودین دوماً کسی برات متفاوته که فرق تو رو با بقیه بدونه اگه نمیدونی بدون ، عکسشو بده ببینم.

نیلوفر: نه نمیخوام عشقمو کسی ببینه ، نظرش میکنن.

سوگند: بین من یه اخلاقی دارم اگه قیافه طرفو ببینم میشناسمش . اسمش چیه؟

نیلوفر: امین (نیلوفر عکس پسر رو میده)

سوگند: (مکث و عکس رو میبینه ، عکسه عشق سوگند بوده)

نیلوفر: ها؟ چیه؟ مگه آدم ندیدی؟
سوگند: اینکه (مکث و تعجب) کامیه .
تو با کامی دوست شده بودی؟ (با تعجب)
نیلوفر: چه کامی ، تو هم همه رو کامی میبینی .
سوگند: منو احمق فرض نکن. این کامیه
مگه ازدواج نکرده بود؟ پس اون همه رو گول میزنه . پس ۸ سالی که با من بود
با همه بود.
کامی یک بلایی سرت بیارم که مرغای آسمون به حالت گریه کنن منو گول
میزنی؟ همین الان میرم شکایت میکنم
نیلوفر: صب کن (مکث) من دروغ گفتم . دختری که با کامی ازدواج کرده بود
من بودم ، من نمیدونستم تو و کامی عاشق همین ، کامی اصلاً از تو به من
نگفته بود . من نمیدونستم کامی قبلاً عشق داشت اگه میدونستم هیچوقت
همچین کاری نمی کردم.
اسمشو به من دروغ گفته بود من الان سه ساله که با امین یا کامی ازدواج
کردم ولی نمیدونم اسم واقعیش چیه؟ حتی به منم دروغ گفته سر منم شیر
مالیده خیلی هم مهربون رفتار میکرد ، مهربونیش بخوره تو سرش.
سوگند: میدون من به چی هرس میخورم و به چی تعجب می کنم؟ اینکه چرا تو
این ۸ سال هیچی نفهمیدم حتماً تو این ۸ سال سر من که هیچ ، حداقل سر
۱۰۰ تا دختر و شیرمالیده ، خاک تو سرت سوگند.
میدون الان بهترین کار چیه؟ اینکه ازش شکایت کنیم . تو که باهاش ازدواج
کردی طلاق تو میگیری ، نفقه و مهریه هم میگیری ، بمیره هم باید بده .
منم شکایت میکنم حالا ببینه کی سر کی شیر میماله تا دیر نشده پاشو بریم ،
پدرشو در بیاریم.

۳

خیانت

امروز هر طوری شده باید مچ این دختر رو بگیرم.
اینجوری که همیشه فک کرده خیلی زرنکه ، یه حرفایی میگه که خیلی بهش شک می‌کنم.
فک میکنه من هیچی نمی‌فهمم ، ولی نمیدونه که مچشو بگیرم ، بدجور میگیرم.
من نمیدونم این دختره کیه و چکارش ولی از اونجایی که میدونم یک نقشه داره.
یه جورایی مشکوک میزنه ، احساس میکنم چند ماهی که تو این ساختمون باهم بودیم منو تعقیب کرده.
چون اون شب وقتی داشتم میومدم ازم پرسید که تا این وقت شب کجا بودم ، منم چون چیزی نفهمه گفتم ماشین خراب شده بود. این دختره جاسوسه یکی بهش پول داده و ازش خواسته که منو تعقیب کنه. اینکه کجا میرمو ، از کجا میامو ، چکار میکنم.
بابد تتوی مسئله رو در بیارم یک کاسه ای زیر نیم کاسه هس .

آره بهتره برم از همسایه ها پرس و جو کنم ، ببینم این دختره رو میشناسن ،
کیه؟ چکارس؟

(یهو دستشو به گردنبندی که رضا بهش داده بود رو میزنه)

(به رضا زنگ میزنه)

الو؟ رضا؟ یه سوالی ازت میپرسم فقط راستشو بگو .

تو این دختر رو جاسوسش کردی؟ آره؟ با توام . کدوم صندوق؟

(سارا کشو رو باز میکنه و توش یک صندوق میبینه)

(تو صندوق پر از عکس هایی بود که سارا به رضا خیانت کرده بود)

(سارا بعد از دیدن عکس هایش با اون مردی که قبلاً باهاش بود کلی تعجب
میکنه)

(سارا زمین میشینه) یا خدا رضا چجوری فهمیده؟

من فقط به خاطر پول این مرد باهاش دوستی کردم

اخ لعنت بهت . (صندوق رو محکم میکوبونه زمین و عکسا رو پاره میکنه)

رضا دوسم داشت ، عاشقم بود.

من همیشه به شوخی مینداختمو بهش میگفتم یه روزی ازت طلاق می گیرم .

اونم میگفت من عمراً طلاق بدم مگر اینکه از روی جنازه ام رد بشی.

ولی بعد از دیدن این عکسا ، حتما حتما طلاق میده .

وای من چکار کنم؟ خودش به دیوونگی میزنه . (کادوهایی که اون مرد بهش

داده بود رو بعضیاشون رو میشکنه و بعضیاشون رو خرابشون میکنه)

(به رضا زنگ میزنه)

لعنتی گوشیش خاموشه (گوشیشو محکم به دیوار میکوبونه و محکم با صدای

بلند داد میزنه و گریه میکنه)

۴

رضایت

اونروز که با مهناز بودم ، داشتیم از پله ها پایین میومدیم که یهو دعوامون شد. یکی اون گفت ، یکی من ، با همدیگه کلکل کردیم ، منم اعصابام خورد شد کترلمو ازدست دادم ولی نمیدونم یهو چیشد از پله ها افتاد پایین (با دلهره) من ، هولش ندادم ، به خدا من بی گناهم ، من عمدی این کار رو نکردم . (کاراکتر مقابلش بهش بی اعتنایی می کنه) راس میگم ، آخه چرا حرف منو باور نمی کنین؟ با چه زبونی بگم ، من نمیخوام اعدام بشم ، نمیخوام (بغض گلوشو میگیره و گریه میکنه) ببینید من یه مادرم ، یه فرزندی دارم که پدر نداره ، پدرش شهید شده . بهش قول داده بودم که یه روزی پدرش میاد ، ۶ سال گلش زدم نخواستم ناامید بشه. بعد شش سال حقیقتو بهش گفتم نخواستم همیشه چشمش به در بمونه . نخواستم چشم به راه کسی باشه که دیگه بر نمیگرده . (با عصبانیت و صدای بلند داد میزنه)

دلتون میاد بچم دیگه تو این دنیا کسیو نداشته باشه؟

اگه وجدانتون این اجازه رو میده (مکث)

باشه منم حرفی ندارم.

اسم قاتل روم گذاشتن ، تموم در و همسایه بهم میگن قاتلم . اگه عمدی هولش میدادم گناهمو قبول میکردم.

وقتی فقط بهش دست زدم و کار دیگه‌ای نکردم چرا اعدام بشم؟ من چه میدونستم با دست زدن از پله ها میوفته؟ هیچوقت هیچ کس نمیتونه جلوی تقدیر رو بگیره.

اینکه الکی اعدام بشم ، گناهش گردن شماس . موندم جواب خدا رو چجوری میخواین بدین؟

من تا ۱ ساعت دیگه اعدام میشم (بغض میگیرتش و گریه میکنه)

شما رو جون هرکسی که دوشش دارین رضایت بدین ، نذارین اعدام بشم.

مویفتم به پاهاتون (زن میوفته به پاهای مادر دختر)

بینید دستام یخ کرده ، زبونم بند اومده (مثل لکنتی ها صحبت میکنه) تمام چهار ستون بدنم میلرزه

فک کنین همچین بلایی سر بچه خودتون میومد چیکار میکردین دلتون میاد بچم بی سرپرست بمونه؟ شما رو ارواح پدر و مادرتون منو ببخشین . اشتباه کردم

(چند بار با صدای بلند زن میگه ببخشید ، اشتباه کردم)

به خاطر خودم هم نمیبخشین ، حداقل به خاطر اون بچه بی سرپرست ببخشین.

(بازهم میوفته به پاهای مادر دختر و گریه میکنه)

(بعد از چند ثانیه)

مادر دختر : خيله خب پاشو ، بخشیدمت .

زن : یعنی شما منو بخشیدین؟ (بلند میشه)
مادر دختر : آره ، فقط و فقط به خاطر اون بچه که بی سرپرست نمونه .
(زن محکم مادر دختر رو بغل می کنه و گریه میکنه)

۵

عروس آب زیر کاه

(دو کاراکتر رو به روی هم)

ندا : هه هه دیدی گفتم من برنده میشم ، مادر شوهرم فقط منو مبینه؟
شادی : حتی یه کلام هم حرف بزنی ، زبونتو از حلقومت می کشم بیرون ،
شنیدی چی گفتم؟

سال هاست هر کاری دلت میخواد میکنی و منم با اینکه مبینم و میشنوم
خودمو میزنم به اون راه.

ولی تو با این سکوت کردنم سوء استفاده می کنی.

میخواهی تک تک کارایی که کردیو بشمرم؟

یادته اونروز گردنبند مادر رو دزدیدی همه جا رو گشتن پیدا نکردن بعد تو گفتی
من خودم ، با چشمای خودم دیدم شادی برداشته خودم دیدم گذاشته بودی
توی کمدم ، زیر لباسام ، با اینکه میدونستم تو گذاشتی، ولی گذاشتم به من
تهمت دزدی بزنن.

یادته به شیر مادر رنگ قاطی کردی؟ مادر اون شیر رو خورد و مریض شد. باز
گردن من انداختی ، من خودم دیدم تو رنگو قاطی اون شیر کردی .

روز عروسیمون حلقه هامونو انداختی دور خودم دیدم ، بازم بگم؟ فقط بخاطر اینکه ببینم آخرش چی میشه ، سکوت کردم . دیگه خسته شدم بسه تو کی میخوای دست از این کارات برداری؟ معنیه این کارات چیه؟ یک انسان تا چه حد می‌تونه پست باشه؟ خجالت نمیکشی؟ موندم چجوری با چه جرئتی تو این خونه زندگی می‌کنی؟ لاقلاً از انسان ها نمیترسی ، یکم از خدا بترس تو خیال خودت فکر می‌کردی هر کاری می‌کنی هیچ کس نمیبینه و رفته رفته میشی عزیز همه؟ و من خار چشم همه؟ (هه هه هه)

ببین دختر از این به بعد من خانوم این خونه میشم. دیگه نوبت منه حتی اشتباهی هم نمیخوام اشتباهی ازت سر بزنه (با تهدید) فکر کردی میتونی با این کارات منو از چشم مادر شوهرم بندازی؟ اتفاقاً برعکس با این کارات خودتو از چشم همه میندازی . تا چن روز دیگه اون مدرکی که علیه تو دارم پیش همه که تموم کارات فاش شد ، اون موقع معلوم میشه کی از چشم کی میوفته (با تهدید)

من از تک تک کارات فیلم گرفتم . مادر شوهرت هیچ کدوم از کاراتو نمیدونه ، فک میکنه تو خیلی خوبی.

اون تو رو یه فرشته میدونه ولی نمیدونه که چجور مارمولکی هستی ، ولی چند روز دیگه به اشتباه بزرگی که تو این چند سال کرده متوجه میشه . اون موقع من میشم عزیز همه توهم میشی خار چشم همه . روز عروسیت سورپرایز خوبی برات میشه.

میدونی چیه ، قیافه تو اونروز خیلی دیدنی میشه .

اون فیلم که جلوی چشم همه پخش بشه برای من خیلی خوشحال کننـدس. خیلی میخوام بدونم در قبال اون همه آبروریزی جواب همه رو چی میخوای بدی؟

لابد میخوای بگی دروغه؟ یا چی؟ حالا برو ببین چیکار میتونی بکنی (مکث)

البته اینم بگم هیچ کاری نمیتونی بکنی ، چون دیگه وقت تمومه .
کاملاً معلومه سکوت علامت اینه که هیچ حرفی برای گفتن نداری پس حق با منه.

خوب فکراتو بکن اگه میخوای آبروت نره و جون سالم بدر ببری ، همین
امشب به تک تک کارایی که کردی اعتراف میکنی . اگه امروز اعتراف کردی
که هیچ اگه نه ، اون فیلمو روز عروسیت جلوی چشم همه پخش میکنم.
شاید خانوادت ببخشت ولی دهن کل فامیلو چجوری میخوای ببندی؟
از الان فقط ۲ ساعت بیشتر فرصت نداری ، حالا خود دانی (با لبخند از جلوش
رد میشه)

۶

ارباب

همه خدمتگزارها دورش جمع شدند.
اسلحم کجاس؟ هوم؟ (مکث)
باشماهام ، نه با دیوارها ، اسلحم کجاس؟
اگه مثل آدم آوردینش گذاشتین رو میزم که هیچ .
اگه هم نه من با قانون خودم حرف بزنم.
اگه دیوارها بودن الان جوابمو میدادن.
به جز شماها کی اینجا زندگی می‌کنه؟ دزد که اصلا نمیتونه پاشو بزاره عمارتم
زنده زنده چالش می‌کنم.
مگر گربه ای چیزی باشه
یه کمکی بهتون بکنم ، من میدونم کی برداشته و کجا گذاشته فقط میخوام
باهاش رودر رو بشم.
الانم تو جمعمونه هه هه
میدونم برای چی برداشته
هه هه الکی ، الکی ارباب نشدیم که

طرف میخواستہ انگشت نگاری کنه ، من به ژاندارمه یه پیشته می‌کنم میترسه، به تو یه قدم بردارم خودتو خیس میکنی .

پس مثل آدم بیار بزار رو میزم (به طرف نگاه میکنه)

میدونین حکم ارباب چیه؟ حکم ارباب تا اعدام میره . اگه من همین الان دستور بدم که تموم مردم شهر بدون آب و غذا بمونن میمونن ، چون بخاطر منه که الان همه مردم شهر آب و غذا دارن .

پس همه مردم شهر به من احتیاج دارن ، در نتیجه حکم من ، حکم خداست.

برای اولین و آخرین بار میگم ، اسلحه رو بزار رو میز (با عصبانیت)

باشه مثل اینکه باید خودم پاشم ولی بلند شدن من حکم اعدامتو صادر میکنه.

(میره جلوش و یقشو میگیره)

با چه جرئی اسلحه منو برداشتی؟ هم؟ یکتون شلاقمو بیاره .

سالار : خيله خب صبر کنید ، اعتراف میکنم (با ترس)

من ، من اون اسلحه رو برداشته بودم یکپرو بکشم .

ارباب : یکپرو بکشی؟ کیو؟ با چه جرئی یکپو کشتی؟ اونم با اسلحه من؟ تو

کیو کشتی؟

سالار : نمیتونم بگم.

ارباب:نمیگی نه (ارباب اسلحه رو به پیشونی سالار گذاشته بود) ۱ - ۲

سالار: خيله خب نزنين ، میگم (باترس) کمالو

ارباب: چی؟ کمال؟ رئیس خدمتگزاران رو پس کشتی؟ باشه اینکه چیزی نیست

تو اونو میکشی منم تو رو میکشم.

سالار: نه ارباب ، تو رو خدا اینکار رو نکنین اشتباه کردم من فقط میخواستم

بترسونمش. ولی یهو کشتمش(با دلهره)

ارباب: (ارباب میکشتش) ببرینش .

(به یکی از خدمتگزاران اشاره میکنه)

تو از این به بعد مسئول تموم کار خدمتگزاران هستی اگه حتی کوچکترین اشتباهی ازشون سر بزنه و تو از من پنهان کنی تو رو از این بدتر میکنم، فهمیدی؟

(سرتکون میده خدمتگزار)

تا ۱۰ دقیقه اتاق خوابمو درست کنین میخوام بخوابم.

۷

پسر بدبخت

سیگار شو روشن میکنه

۱۰ سال گذشت ولی من همونی ام که بودم.

زندون هیچ تاثیری روم نداشت ، شنیدین میگن بعضی آدمها تاثیر پذیرن بعضیا نه خیلی تلاش کردم واسه ترک این زهرماری ولی نتونستم ، یعنی نخواستم که بتونم.

این عکس آقامه ، آقام خیلی دوسم داشت. (با لبخند)

از وقتی شنیدم مؤتادم دیگه روم یک خط قرمز کشید ، از اون روز به بعد دیگه فهمیدم پدر و مادر وقتی بچشون به یه مریضی مبتلا میشه میزارنش کنار ، نه بهش محبت میکنن و نه از میرانشون بهش میرسه . بابا من بدبخت ، من بیمار، مؤتادم. مؤتاد

گول یه سری گنده لاتو خوردم شنیدم اولاد دلش به پدر و مادرش نمیسوزه ولی پدر و مادر دلشون به بچشون میسوزه!

ولی مال من برعکسه ، مگه میشه آدم ۱۰ سال اولادشو زندان ول کنه و بره خبری ازش نداشته باشه؟

به خاطر یه کوچولو مواد تموم دار و ندارمو فروختم ، چکار کنم نمیتونم نمیتونم (عصبانی میشه و صندلی رو محکم بلند میکنه و میکوبونه زمین)
من اگه بخوام به زندگی عادیم برگردم ، باید کیو ببینم؟ (لبخند میزنه) یادم افتاد باید پدر و مادر نداشتمو ببینم .

خیلی خوبن هیچوقت تا حالا پشتمو خالی نکردن ، همیشه بین منو اون یکی بچه هاشون فرق میذاشتن ، از اول هم به چشم اونا یه نون خور اضافه بودم همیشه نگراناشون بودم که مبادا اتفاقی براشون بیوفته.

وقتی مۆتاد بودم ، بابام خودش ازم شکایت کرد وقتی ابلاغیه رو دیدم رفتم پیشونیه بابامو بوسیدم و ازش تشکر کردم . چند روز بعدش اومدن که دستگیرم کنن پیش مأمورا کلی ازش تشکر کردم.

(با لبخند همراه با گریه) که یه همچین پدر بامحبت و دلسوزی دارم هنوزم که هنوزه اون محبتشو هیچوقت نمیتونم جبران کنم ، محبت بزرگی در حقم کرد. (عکسشو میگیره دستش) پدرم مهربونم خیلی ، خیلی ازت تشکر می کنم لطف بزرگی در حقم کردی ، ازم شکایت کردیو تونستی محبت پدرانتو نشون بدی ، تونستی شلاق بزنی تونستی زیر پات لهم کنیو و از روم رد بشی ، تونستی جلو چشم همه خار و ذلیلم کنی ، من خیلی خوشبختم که پدری مثل تو دارم ، منم میخوام تموم این همه محبتاتو جبران کنم که حتما میکنم . تازه میخواستم بلند بشم که زمینم زدی تو این ۳۵ سال نذاشتی یک آب خوش از گلویم بره پایین.

تاریخ امروز ۹۸/۱۰/۲۴ از امروز من بلند میشم من نمی خوام فردا پس فردا منت رو سرم بزاری نه چون از امروز خودم روی پای خودم وایمیستم تموم این ۱۰ سالو آتیشش میزنمو فراموشش میکنم.

درسته دعای پدر و مادر میتونه اولادو ببره بالا یا بزنه زمین ولی من کار درستی میکنم.

(عکس پدرشو بر میداره و آتیشش میزنه که یهو پدرش میاد و چراغو روشن میکنه)

آفرین پسرمد ادامه بده ، میدونی آخر سر با این کارات به کجا میرسی.
(پسره لبخند میزنه) و با تعجب
هه هه به جهنم.

پسر: خب اگه میدونی پس چرا این کارو میکنی؟ اولاً اینکه من شوخی کردم
جهنم نمیرم دوماً کار من کار درسته سوماً کسی که میره جهنم تویی نه من.
آخر مرد یه ذره بترس.

پسر: تو خودت میگی با سوزوندن عکس تو من میرم جهنم ، خب قبول
ولی تو ازم شکایت کردی ، شلاق زدی ، جلو چشم همه خار و ذلیم کردی ،
زیر پات لهم کردی ، از روم رد شدی بازم بگم؟
چرا خشکت زده ، جوابی برا گفتن نداری خجالت میکشی؟ تو از مرگ خودت
بترس نه از مرگ من

شاید خدا ببخشیت ولی من نمیبخشم ، محاله اون دنیا ببخشت.

پدر: حرفاتو زدی؟ بازم بگو بترس؟

من اون کارا رو اگه نکرده بودم محال بود آدم بشی که نشدی.

پسر: انسان جایز الخطاست ، انسان هر لحظه میتونه اشتباهی بکنه که بعد از
گذشت زمان متوجه اشتباهش بشه ماهمه انسانیم ، نه حیوان که با همه چیز با
جنگو دعوا برخورد کنیم. البته بعضی حیوانات از انسان ها خیلی برترن شاید
دلسوزی بکنن ولی بعضی انسان ها نه ، اینکار رو نمیکنن ، تو هم جزو اون
دسته انسانهایی هستی که با همه چیز با جنگ و دعوا برخورد میکنی.

تو میتونستی با دلسوزی و با محبت مشکلمو حلش کنی ولی نکردی ، بین منو
اون یکی بچه هات فرق گذاشتی .

من میخوام یک واقعیتو بهت بگم . من یه نون خوره اضافه ام میدونم الان تو

دلت میگی خدارو شکر خودش اعتراف کرد.
(کیفشو باز میکنه که توش سند خونه ای بود که پسر به نام پدرش زده بود و
یک چک ۱۰ میلیاردی و به همراه مقداری پول نقد)
بگیر اینا مال توئه ، لذتسو ببر.
این مال منه؟
آره همشون مال توئه (پسر پامیشه میره)
کجا پسرم؟ بیا بغل بابا ، هیچ میدونی چقدر دلم برات تنگ شده بود؟ بیا عزیزم.
نه دیگه وقت تمومه من باید برم.
نه مگه میزارم ، تو از امروز به بعد پسر خودمی
نه شرمنده ، برو به اون یکی بچه هات محبت کن. از من دیگه گذشته اون
موقعی که باید پشتمو خالی نمیکردی ، باید فکر اینروزا رو هم میکردی.
تو مال دنیا کورت کرده که اونم گرفتی ، برو حالشو ببر ، دیگه به فکر من
نباش که دوباره بر میگردم ، هیچوقت بر نمیگردم.
وقتی اومدم دیدمت میدونستم حرفامو میشنوی عمداً گفتم مؤتادم نمیتونم ترک
کنم ۳ ماه رفتم کمپ ترک کردم اگه ترک نمیکردم حالا حالا ها زندان بودم.
ولی اینم بدون مؤتاد بودن خجالتی نداره میتونه ترک کنه ولی پدری که
چشمش به منفعته که قراره پسرش بهش بده رو باید خجالت کشید خجالت
میکشم ، خجالت بکش (میره)

۸

شارلی و شلی

(دو تا کاراکتر خانم)

همه جا تاریک در خانه شارلی و شلی

شلی فکر میکنه دزد میاد ، شلی که تنها بوده فکر میکنه دزده ولی شارلی بوده .

شلی چوب رو محکم به سر شارلی میکوبونه

شارلی : وای سرم

شلی چراغ روشن میکنه.

شلی : وای شارلی تو بودی؟ خاک تو سرم من فکر کردم دزده ، اینو کوبوندم

سرش (به چوب اشاره میکنه)

شارلی بلند شو شارلی (شلی لیوان آب به صورت شارلی میپاشه)

شارلی بلند میشه

شارلی : (باتعجب) تو همونی هستی که پولای منو دزدی؟

شلی : بگیر بخواب الان حواست سر جاش نیست. پرتو پلا میگی.

شارلی : چه پرتو پلائی ها گرفتمت ، (یقشو میگیره) ایندفعه نمیتونی دری .

(شارلی بلند میشه و به دنبال شلی میدوه که یکهو پاش به میز گیر میکنه و

میوفته زمین .)

شلی : هیچ معلومه چکار داری میکنی؟ بگیر بشین ببینم.

شارلی : تو میدونی شبیه کی هستی؟ این عروسکو میبینی؟ خیلی شبیهشی (هه هه) میخنده

شلی : ببین شارلی پوستتو میکنم

شارلی : بکن ، بکن ببینم میتونی بکنی؟ عرضه داری؟ یا نه

شلی بلند میشه و به دنبال شارلی میوفته

شارلی : هه هه ، ببین میتونی منو بگیری؟

(شارلی یهو میره پشت شلی قایم میشه ولی شلی متوجه نمیشه و هنوز میگرده تا پیداش کنه بعد از چند ثانیه شلی به حرف میاد)

شلی : کجایی شارلی ، بیا بیرون کاریت ندارم . با توام در حین صحبت کردن به دنبالش میگرده (آی شیطون کجا قایم شدی ، بیا بیرون که یهو شارلی پاهای شلی رو میگیره.

شارلی : هه اینجام

شلی : پس اینجایی ، ول کن پاهامو

شارلی : شرطم اینه که صورتتو نقاشی کنم . چطوره؟

شلی : نقاشی کنی؟

شارلی: آره خیلی خوب بلدما

شلی : باشه

(شارلی میره وسایل نقاشی صورت رو میاره)

شارلی : من اونقدر خوب رو صورت نقاشی میکنم یه بار صورت دوستمو نقاشی کرده بودم اونقدر خوشگل شده بود الان تو رو هم خوشگل میکنم. (آب مرکب و آب میاره)

شارلی : چشتو باز کن (قلمو محکم فرو میکنه چشم شلی)

شلی : اینا دیگه چیه؟ (شارلی میخنده)
با تو ام اینا چین از کجا آوردیشون .
شارلی : کاریت نباشه اینا رو از یه جایی برداشتم که برام چشمک میزدن (لبخند
میزنه)

یک زنم اونجا بود خیلی گنده مونده بود
گفتم این بیوفته رو من ، میترکم.
شلی: همین الان پامیشی اینا رو از جایی که برداشتی میزاری اونجا فهمیدی؟
شارلی : نه خیر ، نفهمیدم حرفای تو به چه درد من میخوره؟ خوشم اومده
برداشتتم به تو چه
(در می‌زنند)

شلی : دارن در میزنن بزار برم بینم کیه.
شارلی؟ بیا ببین این کیه
شارلی : فک کنم اومده منو بره باز کن بیاد بیوفته رو من منم بترکم (خخ)
شلی : این کیه؟ لابد همون زنیه که تو وسایلتو دزدیدی ، پس بریم زود قایم
بشیم زودباش
شارلی و شلی به ول وله میوفتن که جایی برای قایم شدن پیداکنن. سرشون به
همدیگه میخوره.

شارلی : وای سرم . همون یک کوچولو عقلم داشتم اونم پرید. (میخنده)
به بدو بدو میوفتن به همدیگه میخورن .
شارلی : صبر کن بینم ما برا چی میدوییم.
شلی : د احمق اون میدونه وسایلت اینجاس هم من هم تو گیر میوفتیم.
شارلی : خب بیوفتیم بزار برم درو باز کنم
(شارلی میره که در رو باز کنه ، شلی نمیزاره ولی شارلی موفق میشه درو باز
کنه)

شارلی : سلام علیکم (مکث) شما هم روز به روز چاق تر میشینا ، موندم شما چجوری تو ماشین جا میشین هم خیلی چاقین هم خیلی بلند همون پیاده همه جا برین بهتره خیلی جا میگیرین.

زن : بکش کنار ، من چاقم؟ خیلی هم اندامم خوبه

شارلی: باشه شما اصلا مانکنین ، گنده هم منم شما واسه چی اومدین؟

زن : آهان واسه چی اومدم؟ اومدم تو و شلی رو دستگیرتون کنم بیرمتون تحویل بدم به پلیس.

شارلی : کار خوبی می کنید از این کارا زیاد بکنید.

زن : اینا چین؟ اینا رو کی برداشته من برداشتم؟

شارلی : اینا یه سری چرتو پرتن .

زن : چرت و پرت؟ (زن میوفته به دنبال شارلی)

زن نمیتونه شارلی رو بگیره و شارلی دهن کجی میکنه بهش.

شارلی : هه هه ، بگیر منو بگیر ، زن گنده اگه تونستی منو بگیري .

همون حین شارلی آب رو میریزه زمین و زن پاش لیز میخوره و میوفته زمین

زن : وای کمرم ، وای مردم از دست تو ببین . به چه روزی افتادم؟

همون حین صدای آژیر پلیس میاد و پلیس میاد خونه و شارلی و شلی بعد از چند دقیقه

شلی : جناب سروان من تا حالا هرچی کشیدم از دست این احمق بیشعور بوده من هیچ گناهی نکردم

شارلی : جناب سروان دروغ میگه ، اینم ببرین (شلی چپ چپ به شارلی نگاه میکنه).

شارلی : تو هم گناه کردی اینکه اگه تو هم آدم بودی منم آدم میکردی پس در

نتیجه آدم نیستی آدم حیوونو آدم میکنه ولی تو آدمو آدم نکردی (گریه میکنه)

شلی : تو از اولشم حیوون بودی همه چیو به مسخره گرفتی آخرشم این میشه

تموم اشتباهات تو منم به آتیش انداخت

شارلی : صحبت نباشه ، بریم

(بعد از رفتن ، شارلی و شلی به همه مخاطبان لبخند میزنن)

۹

خواب

خواب‌هایی که میدیدم خیال می‌کردم واقعیت دارد. (صدایی میاد و از پله ها پایین میره)

انیس : کی هست اونجا ، بیا جلو ، تو کی هستی؟
من سوسن هستم.

انیس: سوسن خانم شما اینوقت شب اینجا چیکار می‌کنین (باترس)
سوسن : اومدم همه طلاهاتونو ببرم .

فقط تو فقط تویی که نمیزاری من به هدفم برسم.

انیس : سوسن خانم شما که خیلی خانم مهربونی هستین از شما بعیده .

(سوسن کبریت روشن میکنه) اگه به حرفام گوش نکنی با همین کبریت
میسوزونمت

انیس: پس دزدی؟ ماما من این همه میگفت سوسن خانوم پس همش دروغ بود
نگو دزد بوده!

(سوسن میاد جلو به گوش انیس)

سوسن : من از تو متنفرم . چشمم تو رو بر نمیداره تو خیلی خوشبختی ، تو

بهترین خونه زندگی میکنی یه عالمه ثروت دارین پس چرا منو بچم بمونیم؟ به روزی میشه تموم ثروت شما مال ما میشه .

(هه هه با صدای بلند لبخند میزنه)

انیس: سوسن خانم شما خیلی پستین ، اصلا ازتون خوشم نیومد ، خیلی خسیسین .

الان میرم به بابام میگم شما کی هستین.

سوسن : صب کن ببینم ، اون طنابو میبینی از اونجا آویزونت میکنم فهمیدی؟
انیس : کمک؟ کمک (با صدای بلند)

پهو از خواب بلند میپره

مادر انیس : انیس دخترم حالت خوبه؟

انیس بلند میشه و میدوه زنگ بزن به سوسن خانوم زود باش.

حرفا میزنیا ، خب الان ۵ صبحه معلومه خوابه

انیس : یه خواب خیلی بد دیدم.

مادر انیس: چی دیدی؟

انیس : دیدم سوسن خانم منو تهدید میکنه میگفت تموم ثروت شما یه روزی مال من میشه

میگفت ازت متنفرم تو یه سدی جلوی منی نمیزاری به هدفم برسم و اینا

مادر انیس : خب دخترم خوابه دیگه ، لابد به فکر سوسن خانم بودی واسه همون اون خوابو دیدی بگیر بخواب عزیزم .

انیس دوباره میخوابه بعد از نیم ساعت

سوسن باز به خواب انیس میاد. سوسن محکم لپ انیس رو میشکون میگیره.

انیس : ولم کن ولم کن دردم میاد

سوسن : حقته تو باید بمیری ازت متنفرم .

(کبریتو روشن میکنه) میسوزونمت.

انیس : نه تو رو خدا نه من میترسم.
شالشو از پشت میکشه و میخواد خفش کنه.
اینبار میکشمت . تو چقلى منو به مامانت میکنى؟ صب کن نشونت میدم.
انیس : سوسن خانم دارم خفه مى شم تو رو خدا ولم کنین (انیس سرفه میکنه
تند تند و به صورت خفگی صحبت میکنه)
سوسن خانم دارم میمیرم. تو رو خدا ولم کنین اصلا هرچی شما بگین به خدا
هرکاری بگین میکنم. فقط ولم کنین.
سوسن : از کجا بدونم راس میگی
انیس : شما ولم کنین من راست میگم
سوسن انیسو ول میکنه
سوسن : حالا برو طلاهای مامانتو بیار.
انیس : شما مگه با من مشکل ندارین، خب پس مشکلتونو با من حل کنین
چیکار به طلاهای مامانم دارین؟
سوسن : پس میخوای بیرمت بالای دار آره؟
انیس : نه نه الان میارم.
انیس طلاهای مامانشو میاره
سوسن : به به چه طلاهایی ، قریوتون برم ، وای خدای من اینا هرکدومشون
یه ۵۰ ، ۶۰ میلیونی میارزه
آره دخترجون؟ هی با توام .
انیس : آره (با چشمان اشک آلود)
(سوسن بلند میشه)
سوسن : خب الان نوبت توئه
این ماسکو میزنی و خودتو جلو آینه میبینی و برا من ادا اطوار در میاری.
انیس : عمرا یه همچین کاری بکنم من از این ماسک خیلی میترسم.

سوسن : بچه که بودی با این ماسک میترسوندمت الانم همین ماسکو خودت
میزنی وگرنه

انیس: (گریه میکنه)

من از این ماسک خیلی میترسم. تو رو خدا ازم نخوایین که بزنم رو صورتم
سوسن : میزنی خوبم میزنی هیچ بهانه ای هم قبول نمیکنم (سوسن ماسکو به
زور به صورت انیس میزنه) هه هه هه شبیه عجوزه ها شدی؟ خخ برو جلو آینه
خودتو نگاه کن

(سوسن انیسو جلو آینه میبره)

سوسن : فکر کن الان تا همیشه این رو صورتت بمونه و هیچ کاری هم نتونی
بکنی ، چکار میکنی هم؟ هی با تو ام.
انیس: خودمو میکشم.

سوسن : خب خودتو بکش این دیگه تا همیشه رو صورتت میمونه هیچوقت هم
نمیتونی درش بیاری

هه هه هه با صدای بلند لبخند میزنه

انیس: جدی میگین؟ نه (دستو پاهاشو محکم به زمین میکوبونه)

سوسن : همه ازت متنفر میشن وقتی ببیننت ازت چندششون میاد خب منم
باشم چندشم میاد

آدم با همچین قیافه ای واقعاً زشتو چندش آورده (انیس بازهم از خواب میپره)
با صدای بلند مامان؟

از من میترسی؟ من زشتم؟

مادر انیس: باز خواب دیدی؟

انیس: مامان دیگه این ماسک تا همیشه رو صورتم میمونه دیگه هیچ کاری
نمیتونم بکنم (ناراحت)

مادر انیس: چه ماسکی؟ چی داری میگی؟

انیس : مگه ماسک رو صورتم نیست؟
مادر انیس : نه ، باز خواب دیدی؟
انیس : من دیگه نمیتونم خودمو جلو آینه بینم .
(مادر انیس ، انیسو میبره جلوی آینه)
مادر انیس: بین چشاتو باز کن هیچی نیست ، باز کن.
انیس چشماشو باز میکنه و چیزی نمیبینه
خدا روشکر پس خواب بود ، مامانشو محکم بغل میکنه و گریه میکنه
مادر انیس: بیا تو ترسیدی صبحونه بخوریم بعدش بریم خونه سوسن خانم ،
ترستو بگیره.
انیس : نه مامان، من بمیرم هم خونه سوسن خانوم نمیرم تو رو خدا .
مادر انیس: چرا آخه؟
انیس: شب تا صبح فقط خواب سوسن خانومو دیدم تو همشون تهدیدم کرده
الان تو خواب اون ماسکو رو صورتم زده بود.
میگفت تا همیشه اون ماسک رو صورتم میمونه ، همون ماسکی که بچگی
میترسیدم ازش. (در میزنه)
مادر انیس : سوسن خانم
انیس: نه مامان تو رو خدا باز نکن. یا هم من برم اتاقم نبینمش.
مادر انیس: وا دخترم ، همش خواب بوده دیگه
سلام سوسن خانم صبحتون بخیر
سوسن: سلام عزیزم صبح تو هم بخیر
مادر انیس: وای نمیدونی که چیشده انیس شب تا صبح فقط خواب تو رو دیده
میگفت تو ، تو خواب بهش گفتمی که به تموم ثروت ما چشم داری کلی
تهدیدش کردی بعد ماسک رو صورتش زدی بهش گفتمی که تا همیشه رو
صورتش میمونه و اینا الانم دید که تویی رفت قایم شد خیلی ازت میترسه.

سوسن: بابا خوابه دیگه ، بهش بگو بیاد ترسشو بگیرم تموم شه بره ، ترسی که من ازش میگیرم دیگه هم ترسش میره و هم اینکه خوابی که دیده یادش میره (انیس میاد)

سوسن: ترس دخترم ، بیا جلو کاریت ندارم الان به مامانت میگفتم ما وقتی خواب میبینم احساس می‌کنیم واقعیت داره ولی نه اینطوری نیست (الان ترستو میگیرم تموم میشد میره میشه گفت خواب یکجور آگاهی کننده است از طرف فردی به فرد دیگر.

انیس: نه شما خیلی آدم پستی هستین. چشمتونو به ثروت ما میدوزین؟ به صورت من ماسک میزنین؟ منو خفه میکنین؟

از من متنفرین؟ منو از چی میترسونین؟ فک میکنین میتونین با این حرفاتون منو خام کنین؟ مامان این خانوم خیلی آدم بدیه ، ما هم همچنین خانواده ای نیستیم که به روی طرف لبخند بزیمو و پشتش هرکاری که میخواییم بکنیم.

باهاش دشمنی بکنیم ، پس بهتره دیگه پاتونو نذارین خونه ما مادر انیس: انیس این چه حرفاییه خجالت نمیکشی؟ زود باش ، زود باش از سوسن خانم معذرت بخوا ، زود

انیس : ایشون باید از من معذرت بخوان نه من مادر انیس: اِوا خدا مرگم بده یا میگی معذرت میخوام یا اینکه نه من نه تو .

سوسن : حداقل بیا ترستو بگیرم بعدش برم مادر انیس دست انیسو میکشه و میبره پیش سوسن خانم بیا ترسشو بگیر (چپ چپ به انیس نگاه میکنه)

سوسن خانوم ترس انیسو میگیره بعد از ۱۰ دقیقه انیس کلاً عوض میشه

انیس : سوسن خانم سوسن : بله

انیس : میشه ازتون خواهش کنم منو ببخشین؟ فقط یک خواهش

سوسن: بله ، میبخشمت

انیس: واقعاً (سوسن سرتکون میده)

انیس: مامان؟ تو هم منو میبخشی؟

مادر انیس : فقط بخاطر سوسن خانم میبخشمت

۱۰

پشتوانه موفقیت

آرمان: مامان ، هرچقدر به آیدا زنگ میزنم جوابمو نمیده .

مامان: خب معلومه جوابتو نمیده.

آرمان: مگه من چکار کردم؟

مامان: هیچ کاری نکردی دیروز ، خالت به من زنگ زده بود، گفت آیدا با رتبه

۲۱ قبول شده

آرمان: قبول شده؟ اونم رتبه دو رقمی؟

مادرش سر تکون میده

مامان: ببین آرمان فکر آیدا رو از سرت بیرون کن اولاً رتبه دو رقمی آورده دوما

تو دانشگاه یه عالمه میتونه دوست پیدا کنه و باهاشون ازدواج کنه ، سوماً آیدا

سه تا زبون ، انگلیسی ، فرانسه آلمانی بلده ، چهارماً همیشه تو مسابقات والیبال

اول میشه ، پنجماً ویولون میزنه .

بازهم بگم؟ تو چی؟ چیکار کردی؟ سه ساله پشت کنکوری تو دبیرستان ۱۵ تا

تجدید داشتی .

اونم امسال اولین سال کنکورش بود رتبه ۲ رقمی آورده . ۱۰۰۰ تا هم کار

بلده با این حال میخوای باهاش ازدواج کنی؟ اصلاً با منطق جور در نیما
آرمان: خب حرفهای تو قبول ، ولی همه چی به ادبو اخلاقه
مامان: خب ادبو اخلاقم سرچاش ، درس هم سرچاش ، تو فک میکنی ادب
داشته باشی باهات ازدواج میکنه؟

آرمان: خب من یه دوستی دارم درسش یکه ولی ادب نداره
مامان: خب میگی درسش ، بین پسران الان فقط درس و مدرک ملاکه نه ادب
آرمان: خب منم امسال کنکور دادم قبول نشدم ایشالا سال بعد
مامان: هه هه سال بعد تا سال بعد آیدا بچه دار هم میشه
آرمان: مامان بیا به خاله زنگ بزن ، بگو امشب بیان خونمون
مامان: نه نمیشه ، اون موقع تابلو میشه
آرمان: پس ما بریم

مامان: نه زنگ میزنم (بعد از چند لحظه)
الو سلام خوبی آیدا جون مرسی عزیزم میشه گوشه پرو به مامانت بدی؟ مرسی .
سلام مریم جون خوبی عزیزم؟ قربونت میگم مریم میشه امشب بیاین خونمون
اِ واقعاً؟ ایشاله به سلامتی عزیزم (مکث) خب دیگه مزاحم نمیشم ، خداافظ.
آرمان: چی گف؟

مامان: هیچی گفت امشب برا آیدا خواستگار میاد.
آرمان: چی؟ خواستگار
مامان: مگه مرع از قفس پریده؟ این نمیشه اون یکی میشه خودم یه دختر برات
پیدا میکنم همه چی تموم.

آرمان: نه خیر ، همین الان میریم خونشون زودباش پاشو
مامان: باشه میریم جلوی اونا ، باباش خارت کنه به من ربطی نداره از من گفتن
بعد از یک ساعت

مامان: دیدی گفتیم؟ دیدی خار شدی؟

باباش پیش اون پسر خارت کرد دیدی میگفت از مسابقات المپیاد ریاضی قبول شده؟

شنیدی کنکور رتبه تک رقیمی آورده؟

۴ تا خونه داره ۲ تا هم ماشین ، ویلا.

تو چکار کردی؟ هیچی چقدر بهت گفتم درستو بخون ، چقدر بهت گفتم زبان بخون ، زبونم مو درآورد از بس بهت گفتم درس بخون کارکن هیچی . من اگه دختر داشتم به تو نمی دادم پسر هم عاقل و باطل میشه؟

نه درستو خوندی نه کارداری. نه پول داری ، انتظار هم داری دختر خالت بهت بگه بله؟ عرضه نداری تنبلی همش میگی یه شبه همه چی معجزه بشه ، خیال باطل ، باید تلاش کنی زحمت بکشی. یه عمر سرما و گرما جون بکنی برای یه لقمه نون حلال تو

دختر خالت که هیچ ، هیچ دختری تو رو قبول نمیکنه ، حتی دختر عاجز و ناتوان.

اگه میخوای همه دخترا بیوفتن دنبالت ، ازت دل نکنن اولاً باید بهترین دانشگاه قبول بشی ، دوماً زبان بلد باشی اونم نه یکی دو سه تا ، سوماً کار کنی ، چهارماً باشگاه بری ببین اگه ۴ تا هندونه که هیچ ۷ - ۸ تا هندونه میتونی دست بگیري بسم الله شروع کن اگه هم نمیتونی یه چاه برا خودت بکن ، برو توش. آرمان: حالا که اینطور شد ، حتماً حتماً موفق میشم .

مامان: ایشالا تو پسر منی حتماً موفق میشی

زیر لب ، خدارو شکر حرفام برایش اثر گذاشت ، ایشالا که موفق میشه آرزو به دلم موند که پسر منم یکبار هم که شده یه پله بالا رفتنشو ببینم.

ایشالا هیچ یک از زحماتم به هدر نمیره

(بعد از ۱ سال)

آرمان: مامان چشماتو ببند ، رتیشو و شیرینی میزاره جلوی مامانش.

مامان: به به پسر من ، قبول شدی؟ خدایا شکر ت .
میدونی امروز بهترین روز منه ، چون پسر من موفق شده تونسته ثابت کنه خودشو
به خاطر همین یه پاداش خیلی بزرگ پیش من داره . الان دیگه پسر خودمی .
آرمان: و اینم تافل انگلیسی و فرانسه
مامان: آفرین پسر من ، هزار آفرین (صدقه دورش میچرخونه) خدا از بلاها
حفظت کنه .
امروز تو دل منو شاد کردی خدا دلتو شاد کنه میگم پسر من هیچوقت از اون
یکی بچه ها عقب نمیمونه
آرمان: حالا یه چیزی هم مونده
اینم برگه شرکتی که قراره کار کنم
مامان: هزار آفرین پسر من خدا از بلاها دورت کنه . همین امروز یه پاداش عالی
برات دارم .
امروز بهترین روزه ، امروز باید جشن بگیریم .
بعد از ۲ ساعت مامان : چشماتو ببند .
(آیدا میاد) حالا باز کن
آرمان: آیدا تو واقعاً اینجا ای یا دارم خواب میبینم؟ مامان این دختره آیداست؟
مامان: آره پسر من آیداست .
آیدا: آرمان جان خوبی؟ فردا باهمدیگه ازدواج میکنیم .
(مکث) آرمان: چی؟ مرگ من؟ فردا ازدواج میکنیم؟
آیدا : آره ، اینم کارت عروسیمون
آرمان: وای خدا دارم خواب میبینم؟ برم صورتمو بشورم . (آرمان میره صورتشو
بشوره)
نه واقعیت ، خدای شکر ت . (خیلی خوشحال میشه) بالاخره تونستم به اونیکه
میخواهم برسیم .

مامان: پسرم میرسی. دیدی؟ پس الکی نمیگفتم اون حرفا رو اگه من نبودم نه درس میخوندی نه کار میکردی و نه به کسی که میخواستی دست پیدا میکردی .

آرمان: آره مامان من باید از تو تشکر کنم خیلی ممنونم ازت ، اگه تو نبودی من الان ته چاه بودم.

۱۱

حرف آخر

امروز همتونو اینجا جمع کردم که یه واقعیتی رو بهتون بگم که تا حالا نشنیدین و همچنین حرف آخرمو بگم. روزها ، ماه ها ، سالها گذشت و من این واقعیت رو پنهون کردم ، منتظر بودم تا وقتش برسه بهتون بگم . این همه مدت هرچی تا به حال بهتون گفتم دروغ بوده ، همیشه به همتون محبت کردم ، احترام گذاشتم ، به دنبال کارهاتون رفتم ، نداشتم حقون ضایع بشه باهاتون در هرکاری همکاری کردم.

همیشه احساس می کردم با اینکه اطرافیانم زیادن ولی من در قفسی تنهام. ولی خب واقعاً هم تنهام ، وقتی تو خودم میرفتم هیچ کسی با من همراهی نمیکرد. بلکه خودم خودمو تسکین میدادم.

وقتی دلمو میشکستن ، فقط لبخند همراه با اشک میزدm با خودم میگفتم اینم میگذره ، همیشه کاری میکردم که شماها خوش باشین . ولی اگه دقت میکردین من همیشه تو حیاط با خودم خلوت میکردم بعضی وقتام میومدم تو تا کسی شک نکنه.

همیشه دوست داشتم همتونو خوشحال کنم

خوشم نمیومد کسی از دستم ناراحت یا عصبانی بشه با اینکه خودم تو زندگیم همیشه شکست خوردم ولی نخواستم اطرافیانمو ناراحت کنم.

من تو زندگیم هزاران بار شکست خوردم ولی هیچ کس نفهمیده دردمو تو دل خودم نگه داشتم هیچ کدومتون هم نه دردمو فهمیدین نه از حالم خبر داشتین ، فقط گفتین نگار کار میکنه میاره میخوریم . نگار کار میکنه میاره قرضامونو می‌دیم .

نگار کار میکنه میاره میریم خرید ، نگار کار میکنه بسه دیگه . به خدا بسه ۱۰ ساله من برا شما کار میکنم بس نیست؟ پس من چی درسمو ول کردم تموم کارامو و آرزوهامو ول کردم فقط کار میکنم چسیدم به شماها ، از خودم غافل شدم.

بابا منم آدمم ، چقدر کار کنم؟ چقدر شکم شماها رو سیر کنم چقدر به آرزوهاتون برسونم؟ من دیگه تموم شدم. تا حالا شده شماها اندازه نوک سوزن به فکر من باشین؟ (مکث) نه چون اگه هم میگفتین خیلی تعجب می‌کردم.

شماها منو برده فرض کردین؟ من بیارمو شماهام بخورینو ، بخوابین آره؟ تا کی میخوابین تو خواب غفلت باشین؟ بابا بیدار شین اگه یه روزی من بیمارستان باشم یا اینکه تو این دنیا نباشم چکار میخوابین بکنین . نه این یه واقعیته همش میخورینو میخوابین؟

پس خرجو مخارج این خونه رو کی میخواد بده؟

لابد منو از اون دنیا میارین این دنیا؟

اگه تا به حال من نبودم همتون بدبخت بودین همتون کلاحتون بندازین رو هوا که یه همچین اولاد و خواهری دارین.

من ۴ تا برادر دارم و یه پدر که هیچ کدومشون به درد لای جز هم نمیخورن. حداقل از ریشو سیبیلاتون خجالت بکشین که یه خواهر خودشو فدای ۴ تا برادر

بی غیرتش می‌کنه واقعا شرم آورده . من ۱ ماه بیشتر فرصت ندارم .
اینم آزمایشمه حدوداً ۳ ساله که ازتون پنهونش کردم ، ولی وقتی ۲ روز پیش
دکتر رفتم ، جوابم کرد گفت بهتره به خانوادت بگی که ۱ ماه بیشتر فرصت
نداری ، بشره دیگه زمان مرگ هر وقت برسه همون موقع میمیره ، دیگه
پیشتون نیستم . دیگه نیستم .

هرچی بدی کردم حلالم کنید .

هیچوقت دنبال نیابین این ۱ ماهو میخوام آزاد باشم .
تو حسابم ۴۰ میلیون دارم فردا میتونین بردارینش .
و حرف آخر شما ۴ تا برادرین هیچوقت پشت همو خالی نکنین ، همونطور که
پشت منو خالی کردین احترام همدیگر رو نگه دارین .
از همه مهمتر نذارین بابا اندازه نوک سوزن ناراحت بشه به هر حال برا بزرگ
کردنمون یه عالمه زحمت کشیده هیچوقت زحماتشو هدر ندین . من هیچوقت
نتونستم ازتون دل بکنم هنوزم نمیتونم .

جونمین ، پاره تنمین ، دلم برا تک تکتون میسوزه میلرزه .
مرتضی ، سهیل ، عارف ، رضا ، اسماتون همیشه ورد زمونمه
حرفی ندارین من برم (مکث)
(گریه می‌کنه)

خیلی مواظب خودتون باشین
اینم حتماً بخونین (نامه میده)
خدافظ (گریه می‌کنه)

۱۲

لیاقت زندگی

هه هه ، فک میکنی ، این زندگیه واسه خودت درست کردی؟
این خونه با این همه تجملات.
فکرشو بکن بهترین خونه ، بهترین جهیزیه ، بهترین زن.
میدونستی لیاقتت خیلی بیشتر از ایناس؟
بخوای باهام ازدواج کنیو ثروتمو بالا بکیشو با زنی که میخوای ازدواج کنی؟
خیلی جالبه . خیلی انصافاً خیلی با انصافی ، نه خداییش خیلی خوبی ، با
معرفت، دست و دلباز ، دست بزن ابد عاشق زنش.
اگه ازم بپرسن ، بهترین مرد دنیا کیه میگم فقط و فقط تو (با لبخند)
من خیلی خوشبختم که شوهری مثل تو نصیبم شده ، من باید کلاهمو بندازم
رو هوا
تو این ۱۲ سال تو به من این همه (تاکید رو این همه) محبت کردی ، از امروز
به بعد من به تو محبت میکنم. مگه میشه تو به من محبت کنیو ولی من در
مقابلش بی توجهی کنم؟
یادته چن ماه پیش اونقدر کتکم زدی که همسایه ها نمیتونستن منو از دستت

بکشن بیرون؟

تو هم گفتی که نه ، میخوام بکشمش ، میخوام راحت بشم ، یادته؟
اونروز بهترین خاطره زندگیم بود ، بهترین (تاکید) بچه تو راهیتو از دست دادی
بچه خودتو با دست خودت کشتی (با عصبانیت)
(وسایل گرون قیمت خونه رو میشکنه)
این قیمتش چنده؟ (مکث کوتاه)
۱۰ میلیون؟ این چنده؟ ۴۰ میلیون؟
به درک بزار بشکن.

شکستن اینا در مقابل شب تا صبح مثل سگ کار کردن هیچه (با عصبانیت)
من زندگیمونو جمعش کرده بودم ، ولی تو با دست خودت زندگیتو ، آتیشش
زدی .

میدونی بی شعوری تو کی برام ثابت شد؟ وقتی که جلوی زنت خار و ذلیم
کردی.

اون نفرتی که من ازت دارم شاید یه زمانی برا تو محبت باشه ولی من هیچ
وقت تغییر نمیکنم ، همون نفرتی که هست ، هس (میره نزدیکش و آروم دم
گوشش میگه :)

میدونی بحث لیاقته که اونم نداری ، خب تو نمیشی کس دیگه میاد به جات
میشینه .

مگه شوهر کمه؟

۱۳

مال حرام

(اتود زدن این متن فرقی نمی کند X Y تا دو دختر و یا دو تا پسر باشند)
X : از قدیم گفتن مواظب رفیقی که به روت می خنده باش. درسته؟ (مکث)
درسته؟ (با صدای بلند)

Y : بله

X : منو تو ، X ۵ ساله نون و نمک همدیگر رو خوردیم . منت روت نمی دارم ،
ولی الان به خاطر منه که سرپا وایسادی تونستی خودتو به همه ثابت کنی .
ولی اجازه ندادم رو حرف من حرف بزنی .

ببین من حتی با پدر و مادر خودمم معامله می کنم ، پس حواست باشه .

ببین همین الان میتونم به خاطر گندی که زدی همه چیتو بگیرم .

فقط یه جواب می خوام اینکه به غیر از من با کسی کار می کنی؟ اون بهت زیاد
پول میده؟ زیاد بهت بال و پر داده؟ هی با توام . تو رو نیوردمت اینجا که
همینجوری سر تو بندازی پایین و لال مونی بگیری .

Y : تو حق منو خوردی

X : هه هه با صدای بلند لبخند می زنه . حق تو؟ هه هه

مگه حقی هم داری که مونده باشه ، مگه خون منو تو یکیه؟

Y : آره منو تو هم خونیم.

X : ببین تا ننداختم بیرون گمشو .

Y : میخوام برم ، حقمو بده برم .

X : چه حقی، بهت ماشین دادم ، خونه دادم پول تو حسابت ریختم چی می‌خوای .

ببین تو یه کارگر ساده ای . باید کلاهو بنداری رو هوا

کی تا حالا به کسی این همه محبت کرده ،

حالا که اینطور شده هر چی بهت دادم زود پس بده .

Y : این همه ثروتو از کجا آوردی؟ هیچ میدونی صیفی چی می‌گفت ، می‌گفت

تموم ثروت تو همش حرامه؟ حرام . هیچ می‌فهمی حرام یعنی چه؟

نه دیگه ، از کجا باید بدونی آدم هر چقدر پول داشته باشه باز هم حریص

میشه، اونم پول حرام

هر چی تا حالا بهم دادی همشو پس می‌دم نه خیر من حرام خور نیستم . برا تو

که فرقی نداره چون عادت کردی ولی من مال و ثروت حرام از در خونم رد

نمیشه .

X : حرفایی که گفتی یه بار دیگه تکرار کن .

Y : چرا مگه نشنیدی؟

X : چرا شنیدم بین حرفات گفتی صیفی و حرام درسته؟

Y : خب مگه دروغ گفتم؟ بد گفتم؟

X : هیچ میدونی صیفی کیه؟ صیفی یه آدم کثیف و آشغاله . اون ثروت یه

یتیم رو بالا کشید . قشنگ یادمه صیفی یه دختر یتیم پیدا کرده بود که یه

عالمه ثروت داشت .

خیلی بهش محبت میکرد میاورد خوشون کلی بهش غذا میداد ، محبت

می کرد.

یه روزی به من گفت من به این دختر یتیم این همه محبت می کنم . فقط و فقط به خاطر ثروتش .

منم هی می گفتم گناهه ، این کار آخر و عاقبت نداره ، ولی به حرفم گوش نکرد . ثروت اون دختر یتیم بیچاره رو بالا کشیده ، الانم اون دختره نمیدونم کجاس . چیکار می کنه؟ زندس یا مرده؟ بخاطر همینم با صیفی دیگه حرفی ندارم . کارایی که خودش کرده میندازه گردن من ، اصلاً ازش خوشم نمیاد . باهاش قطع رابطه کردم .

Y : حرفاتو گفتم تموم شده؟ حالا نوبت منه .

اتفاقاً برعکس تو ثروت دختر یتیمو بالا کشیدی نه صیفی .

X : خب قبول فقط به یه شرط ، اونم اینکه مدرک بیاری ، اگه مدرکت درست بود که هیچ من تسلیم میشم ، اگر هم نه تو و صیفی رو با دستای خودم میکشمتون شنیدی؟

زمانی تسلیم میشم که مدرک بیاری .

هه هه میدونی به چی می خندم ، صیفی تو رو از جات بلند کرده هه هه

Y : همین الان میرم سیفی رو بیارم دو تا تونم با هم رو در رو کنم ببینم چی به چیه .

X : برو بیارش ، ولی اینو بدون که اینکار به ضرر هر دوتون تموم میشه .

پس تو یه کارگر می خوای منو با سیفی رو در رو کنی ها؟

باشه میدونی اگه من صفحه رو برگردونم چی میشه؟

Y : خب برگردون ، تو کی هستی که ..

X : من کی ام؟ (چاقوشو درمیاره)

ببین همین الان خیلی می خوام تیکه تیکه ات کنم ولی باید تتوی مسئله رو در بیارم .

(Y میره و سیفی رو میاره)

Y : بیا اینم آقای سیفی

X : به به آقای سیفی این (نشانه به Y) یه کارگره و میخواد پول حروم نخوره ، پول حروم هم از درخونش رد نمیشه ، حالا آقای سیفی براش توضیح بده کدوممون پول حروم خوردیم .

آقای سیفی : میره جلوی X وایمیسته و دم گوشش (حالا چیکار کنیم واقعیتو بهش بگیم .

X : نه خیر اگه واقعیتو بگی زنده به گورت می‌کنم فقط میگی خودت بودی که پول حروم خوردی .

والسلام ، اونروز هم می‌خواستی اشتباه خودتو بشوری و بندازی گردن من ، شنیدی چی گفتم .

آقای سیفی : شنیدم چی گفتی ولی من نمیتونم دروغ بگم.

X : نمیتونی بگی؟ (چاقوشو میکشد)

Y : چه خبره اونجا

X : هیچی تو به کارت برس

آقای سیفی : خیلی خوب ، میگم تو که دیگه عادت کردی به چاقو کشیدن ؛ مال حرام خوردنو اینجور چیزا

آقای سیفی : خيله خوب

ببین بچه ، کسی که مال حرام خورده منم نه ایشون ، چون از قبل باهاش دشمنی داشتم به خاطر همون خواستم کمی با هم بازی کنیم . تموم شد و رفت

Y : ا ... اینجوریه ، شماها گفتین و منم باور کردم ، چی داشتین به همدیگه می‌گفتین.

X : بسه دیگه بسه ببین تو یه کارگری که هیچ حقی در دخالت در زندگیه من

نداری . فهمیدی؟ وقتی بهت کار دادم پول دادم ، ماشین دادم همه چی دادم
خب ...

که هیچ کسی اینکارو نمی کند ، یه محبت بزرگی در حقت کردم . بهت بالا و
پر دادم مثل اینکه دور برت داشته ، هیچ کس به کارگر این همه بالا و پر
نمیده، گفתי خونه ندارم گفتم باشه یه خونه برات می گیرم ، تو یکی از بهترین
خونه های تهرون زندگی می کنی ، همه چی داری . هیچ کم و کسری برات
نداشتم . ولی خوب دلیل بر این نمیشه که ت و هم برا من شاخ و شونه بکشی
من بزرگت کردم .

Y : اِ ... اینطوریه همین الان همه چیتو پس می دم . من حرام خور نیستم
خوب میدونم با پول حروم زندگیو میگذرونی ، خر که نیستم .

X : گمشو از جلو چشمام بیرون ، گمشو (با صدای بلند) حتی نمی خوام
ریختتو ببینم . جواب این همه خوبی هام این بود ، آره؟

Y : تو به من محبت کردی درست

همه چی به من دادی درست ، آسایشمو برقرار کردی اونم درست؟ ولی نه
راهش این نیست نه . از راه حرام بفرما ، (کارت رو همه چی رو میذاره رو میز)
دوستی منو تو تا اینجا بود تموم شد .

ولی مال حرام تو خرخرت میمونه تاوانشو پس میدی .

X : وقتی بهت میگم گمشو ، یعنی گمشو (با صدای بلند)

ببین یه حرفی می گم خوب تو گوشات فرو کن.

از در این خونه رفتی ، دیگه راه برگشتی هم نداری .

اکه روزی، زمانی ، بخوای برگردی اندازه تار موهات زنده و مردت می کنم .

خودت میدونی که اخلاقمو

Y : آره میدونم ولی من حروم خور نیستم . میدونی چیه ، آخه پول حروم

همیشه شیرینه ، بمیرم هم پامو اینجا نمی ذارم (میره)

X : حرام خور خودتی با یه حرف بپر ، بپر می کنی؟ پس تو نمک شناسی ،
بشکن دستم که نمک نداره . میری؟ یا بیرون ت کنم؟
(y میره)

X : آره من پول حروم می خورم ، اون دختر یتیم چیکار داشت این همه ثروتو،
خوب کردم به کسی هم ربط نداره این یه سر بود که نباید هیچ کس می فهمید.
خدا نمیدونم سیفی رو چیکارش کند به حساب اونم بدجور می رسم . خودش
می دونه که من پاشم هیچ کس نمیتونه منو سر جام بنشونه .

۱۴

خوشحالی

(دختری با چرخیدن به دور خود وارد صحنه می‌شود)
من خوشحالم . من هیچ کینه ای از هیچ کسی ندارم .
دلم پر از مهر و محبت و شادابی هست .
همیشه خنده بر لبانم هست .
بوی بهار ، بوی تابستان ، بوی پاییز ، بوی زمستان
به به چه دلنشین و زیبا هستند .
هر کدام از این فصل ها زیبایی های خودش را دارند . طبیعت من بهار است .
بهارى که با تمام آراستگى ها ، تمام کینه ها و بدى ها را از خودش دور مى کند
و به طرف خوبى ها و مهر و محبت ها مى رود .
من خوشحالم چون خداوند پدر و مادری لطیف و محکم و استواری به من عطا
فرموده .
من خوشحالم چون عاشق زندگى ام . چون انتها نداره ، هر چقدر زندگى بکنی
باز هم زندگى هست .
زندگى چیزى فراتر از اون چیزیه که فکرشو مى کنیم .
زندگى خیلی چیز به من داد مثل :

عشق ، محبت ، احترام ، سرفرازی ، زیبایی ، نفرت ، خشم ، دلهره ، غم ، خوشحالی اینا تو زندگی ما وجود داره ولی انتخاب کردنشون سخته ، فقط با پرواز کردن میشه اینا رو حس کرد.

(به دور خودش می چرخه)

من خوشحالم چون نفرت ، خشم ، غم و همه ی کارهای منفی رو از خودم دور کردم . هیچوقت به دنبال بدی نبودم ، همیشه شاد و خندان بودم . به همه چیز مثبت نگاه کردم .

زندگیتو هر جور بگیری همونجور میره .

هیچوقت رنگ سیاه رو تو زندگیم شریک نکردم .

به هر کاری دست زدم با دلی پاک و خوشی قدم برداشتم . دلمو روشن کردم و موفق هم شدم .

اگه این دلت سیاهی و پلیدی باشد هیچوقت موفق نمیشی و همیشه یک سدی جلوی راحت قرار می گیره . ولی اگه دلت روشن باشه بدون که موفق و سربلند خواهی شد .

روزی چند بار سوار تاب میشم . باد به کلم می خوره شاد و خندان میشم . انگار تموم سختی ها و خستگی ها از تنم خارج میشه . زندگی خیلی چیزا بهم یاد داد .

یاد داد که به هیچ چیز بدبین نباشم و بتونم با خوشحالی به همه چیز نگاه کنم و از همه چیز لذت ببرم و بتونم همه رو از خودم راضی نگه دارم . زندگی به من یاد داد خوشحال باشم و از تموم نعمت هایی که خداوند به من عنایت فرموده تشکر کنم.

اون همه چیز رو به وقت خودش درست می کند .

این منم بنده خدا که باید خوشحال باشم و لذت زندگی رو ببرم .

۱۵

اشتباه بزرگ

(یه پسری که تیک عصبی داره روی صندلی نشسته)
سیاوش : بسه دیگه تو چقدر میخوای پاتو تکون بدی؟
خسته شدم .

آرش : خوشم میاد به تو ربطی داره؟

سیاوش : آره ربط داره دیوونه

آرش : آره من دیوونم حرفیه؟

سیاوش : دِ آخه دیوونه که نبودی زنتو نگه می داشتی . عرضه ی زن نگه داشتن
رو نداری .

آرش : آره ندارم من عرضه ی هیچی رو ندارم ، ندارم (با صدای بلند داد میزنه)
میدونی چیه . تو این دنیای به این بزرگی کسی که عقل داره عرضه داره ،
لیاقت داره ، شهامت داره ، فقط تویی .

سیاوش : خب معلومه که منم دیوونه که نیستم ، عقل دارم ، لیاقت دارم ،
شهامت دارم ، از همه مهمتر عذاب وجدان هم دارم .

آرش : لیاقت داری که بابا ثروتشو به تو داد .

ولی من بی لیاقتم . عرضه ی اینو نداشتم که بابام هم منو زیر بال و پرش بگیره (گریه می کند) من دیوونم . هیچی به من نمیخوره .

آخر به دیوونه چی میدن نه کار میدن ، نه پول و نه عشق (یهو عصبی میشه و بلند میشه) و (میره جلوی سیاوش وایمیسته)

نه من هرگر نمی بازم و تو الان تو دل خودت می گی هه آرش جا زد ، نه خیر (گلوشو فشار میده) من نمی بازم .

سیاوش : خیلی خوب بابا ول کن . تو دیوونه ای . تا حالا شنیدی یه دیوونه بیره ؟ گاهی میخندی، گاهی داد می زنی ، گاهاً گریه می کنی ، به کدوم سازت برقصیم .

آرش : همه با خوب جور در میان شرط اونه که با بد کنار بیایی . این چاقو رو خدا بیامرز پدربزرگ برام هدیه داده بود . این چاقو ها خیلی کمک ها می تونه برام بکنه ، مثل کشتن تو . هه (میره جلو سیاوش رو میکوبونه به دیوار و چاقو بهش می زنه)

این فقط یه سیلی بود . حالا کجاشو دیدی ؟

سیاوش : تو دیگه واقعاً زده به سرت ، نه تو باید بری دیوونه خونه ، جات اینجا نیست . اصلاً خوب نیست تو اینجا بمونی .

آرش میز و صندلی رو محکم میکوبونه زمین

من دیوونه نیستم . میکشمت (با عصبانیت به طرفش میره) ایندفعه می کشمت .

سیاوش : خیلی خوب غلط کردم . ببخش

آرش : خوب گوشاتو باز کن بین چی دارم بهت می گم . اگه بخوای منو ضعیف نشون بدی ، خارم کنی ، پوستتو می کنم . شنیدی ؟

سیاوش : آره ، ولی دیوونگی تو دلیل بر این نمیشه که آب دهنمو قورت بدم .

آرش : (میشینه زمین)

وای خدا من چقدر بدبختم (میزنه به سرش)
چیکار کنم . بدبخت شدم رفت . خدایا خودت بهم رحم کن .
این برادری که من دارم حتی یه قطره آب هم بهم نمیده . یعنی اینقدر بی
رحمه ، نه میفهمه گرسنگی چیه ، نه تشنگی نه چیزی . چند باری شده گرفتار
شدم پاپس کشیده یه بار هم دستمو نگرفت نگفت برادرمه دستشو بگیرم .
بهش کمک کنم نه این فقط به فکر خودشه .

من زنده بمونم و بمیرم براش فرقی نداره
تو برادر نیستی ، بر بادی ، بر باد ، برای من مُردی .
تو اگه برادرم بودی کمک می کردی که خوب شم ولی نکردی گفتی بزار بمیره.
سیاوش : اا تو چقدر نمک شناسی ، همین یه هفته پیش بهت ۲۰ میلیون دادم
که نمونی .

خاک بر سرم من چقدر بدبختم .
آرش : نه خیر من بدبختم ، تو خوشبختی خونه داری ماشین داری زن و بچه
داری ولی من ندارم چرا چون دیوونم ، به دیوونه نه کار میدن نه زن نه چیزی
فهمیدی؟

سیاوش : آخه برادر من ، قربونت بشم من ، تو چرا می خوای خودتو بدبخت
نشون بدی ، تو چیت از بقیه کمه؟ ها؟ خیلی هم عاقلی ولی به کار
نمیدانیش.

آرش : نه خیر ندارم ، اگه داشتم الان خوشبخت بودم نه آواره و دیوانه
ببین پوستتو می کنم اگه فقط یه پله از من جلو بزنی . من چچورم تو هم باید
اونجور باشی .

نمی خوام هم رو حرف من حرف بزنی . بزار یه چیزی رو روک بهت بگم ، من
طاقت اینو ندارم که تو از من جلو بزنی . باید هر دو تامون یکی باشیم شنیدی؟
اگه بفهمم از من جلو زدی میکشمت .

سیاوش : برو بابا ، من نه کار کنم نه چیزی که چی ، مثلاً داداشمون حسودیشون میشه .

من چیکار کنم داداشم دیوونس ، من چیکار کنم داداشم عقل نداره ولی حسوده، یعنی میگی بسوزم به پای تو ، برو بابا من بمیرم به پای تو نمیسوزم چی خیال کردی؟

آرش : خاک به سرت کنن الان برادر بودنتو ثابت کردی که برات فرقی نداره من بمیرم یا بمونم ، مهم خودتی.

من بلندشم خیلی بد میشه ، تصمیمم رو بگیرم دیگه تمومه بایه چشم به هم زدن میتونم ثروتمند بشم .

چی خیال کردی ، فک کردی من بدبختم؟ نه اتفاقاً برعکس شنیدی میگن آدمای دیدونه و بی عقل از همه خوشبخت ترن؟

سیاوش : آره اون یه اصطلاحه نه واقعیت .

آرش : یه چیز میخوای با هم معامله کنیم؟

سیاوش : معامله (هه هه) اونم با تو ، عمراً

آرش : باشه این یه امتیاز بود بهت دادم متأسفانه از دست دادی ، بیچاره دلم به حالت میسوزه .

سیاوش : هوی دلت به حال خودت بسوزه احمق

آرش : یه چیز بگم تو باختی ، باختی (با صدای بلند لبخند میزنه)

سیاوش : تو چی داری میگی هیچ معلومه؟

(آرش سر تکون میده) آرش : من کاملاً معلومه چی میگم ولی تو نه ، میگم بیا معامله کنیم میگی نه .

سیاوش : از چی داری حرف می‌زنی؟ هیچ معلومه؟

آرش : الان معلوم میشه

آرش زن و بچه ی سیاوش رو اسیر گرفته بود برای اینکه آرش به هدفش برسه

و سیاوش اموالشو به آرش بده و در عوضش آرش زن و بچه ی سیاوشو آزاد کنه . در کل آرش می‌خواست با سیاوش معامله کنه.

آرش : من حتی با برادر خودم معامله می‌کنه .

وقتی سلام می‌کنی من در جواب سلامت یه چیزی می‌گیرم بعدش سلام می‌کنم (لبخند میزنه)

سیاوش : بس کن دیگه به اندازه کافی چرت و پرت گفتمی .

آرش : چرتو پرت هه هه (میخنده) این حرفا به نظر تو چرتن ولی یکم دیگه به واقعیت تبدیل میشن حالا بشین و تماشا کن . نامردی یعنی چی ...

سیاوش : تو واقعاً واقعاً دیوونه ای

آرش (یه ظرف به سیاوش نشون میده) .

آرش : هه هه اینو یادته؟ در مورد این قرصا تحقیق کردم اینا همون قرصایی هستن که دیوونه می‌کنن ، همون قرصایی که تو به من دادی به جای ویتامین (هه هه با صدای بلند لبخند میزنه) ولی خوب یه زمونی من نشسته بودم از منظره لذت می‌بردم ولی الان بلند شدم بلند (هه هه)

چه دشمن خوبی دارم من خدایا

مهربون – دست و دل‌باز . فقط به خاطر اینکه تو بهترین پسر بابات بشی منو دیوونم کردی (میخندی) چقدر مهربونی تو ، چه داداش مهربون و با محبتی دارم که پشت داداششه ، همیشه پشتم بودی ، همیشه حمایتم کردی نداشتی آب تو دلم تکون بخوره ، هه هه ممنونم ازت

نه خیر دیگه الان نوبت منه که تموم محبتاتو جبران کنم . دو راه بیشتر نداری به انتخاب خودت یکیشو انتخاب می‌کنی .

اولیش : این آبمیوه رو بخورش

سیاوش : نه نمیخورمش این دیگه چیه؟

آرش: چیزی نیست مرگه موشه (هه هه) حالتو خوب می‌کنه . بخورش

امتحاناش ضرر نداره یعنی شارژت می‌کنه (هه هه هه) (می‌خنده) بخور (دهنشو باز می‌کنه) بخور .

سیاوش : نه نمیخورمش ، تو دیوونه ای نمیدونی چیکار می‌کنی بیا بشین با هم حرف بزنینم .

آرش : نه دیگه کار از حرف زدنو اینجور چیزا گذشته .

(تو گوشیش زن و بچشو نشون میده که اسیرن)

این زن و بچته می‌بینی؟

سیاوش : زنو و بچه ی من اونجا چیکار می‌کنن . بین حق نداری ، جرئت نداری یه صدمه کوچک حتی یه خط رو هرکدومشون بندازی ، روزگارتو سیاه می‌کنم شنیدی؟

کیمیا ، ژیلان نگران نباشین ، نجاتتون میدم . دخترم کیمیا نگران نباش بابا نجات میدم (گریه میکنه)

تو رو خدا زنو بچمو آزادشون کن غلط کردم . اشتباه کردم . تو با من مشکل داری چرا سر زنو و بچه من خالی می‌کنی؟ زنگ بزن بگو نجاتشون بدن تو رو خدا فقط یه خواهش ازت دارم . خواهش می‌کنم اشتباه من به زنو و بچم ربطی نداره ، با توأم نجاتشون بده مگه کری؟ گناه اونا چیه ، اونا چیکار کنن .

آرش : خیلی خوب اون یکی گزینه رو انتخاب می‌کنی .

سیاوش : اون یکی گزینه چیه؟

آرش : اینو میخوری .

سیاوش : نه اصلاً ازم نخوا که بخورم . یه کار دیگه بگو . اصلاً میخوای نصف اموالمو بهت بدم؟

آرش : نه دیگه حرف وسط نپرون پس نمیخوری؟

باشه پس من زنگ بزنم زنو بچتو بکشن . من گفتم دو راه داری .

سیاوش : نه صبر کن . باشه میخورم ولی با کشتن من چیزی گیرت نمیداد.

آرش : نه میاد . مرگ تو باعث دلخوشیه منه . بخورش حقته . حالا من خیلی مایه گذاشتم خیلی ، برو کلاهتو بنداز رو هوا . در مقابل اون همه ظلمی که در حقم کردی اینم برات کمه .

سیاوش : پس میخوای بمیرم؟ دلت میاد من داداشت پاره ی تنتم ، دلت میاد بچه یتیم بمونه؟ ها؟ نه تو رو خدا باهام همچین کاری رو نکن ، یه کار دیگه بگو حتماً انجام میدم تو رو خدا خواهش می کنم .

آرش : در قبال اون همه بدی که در حقم کردی این هم خیلی خیلی کمه ، بخورش یالا زود .

سیاوش : تو که مهربون بودی دلت پاک بود یهو چت شد؟

آرش : من دیگه تموم کردم زدم سیم آخر تا سه میشمارم اگه خوردی که هیچ اگر نه زن و بچتو میگم بکشن. من که همون اول گفتم دو راه بیشتر نداری .

سیاوش : حداقل بزار آخر عمرم زن و بچمو ببینم .

آرش : باشه بیا (عکس زنو و بچشو نشون میده)

خیلی خب ، بسه دیگه تمومش کن.

(تا اینکه سیاوش میخواد مرگ موش رو بخوره آرش نمیزاره) آرش : خیلی خب نميخواه

سیاوش : جون من؟

آرش : آره فقط به یه شرط !

سیاوش : چه شرطی ، هر شرطی بگی بی چونو چرا قبول می کنم.

آرش : من مثل تو نیستم که فقط بگم منو مطرح کنن چون مثل خودت مریضو دیوونه نیستم . تو دیوونه بودی که منو دیوونه کردی ، پس یادت باشه هیچوقت بخاطر منافع خودت و یا مطرح کردن خودت کسی رو خارش نکنی . اینم بگم تو با خودت درگیری همیشه . وقتی بابا هم زنده بود فقط میگفتی من، من. به خاطر همین هم منو دیوونم کردی ، یادت باشه دیگه هیچ کسو دیوونه

نکنی چون دیونت می کنن .یکم پیش خودتم دیوونه شده بودی هی التماس
می کرد . پس یه روزی میرسه اون اشتباهی که کردی ازت انتقام میگیرن دنیا
دار مکافاته عمله برادر جان (لبخند میزنه) .

۱۶

مادر

(مادری که عکس فرزندشو از روی طاقچه برمیداره و بغلش می‌کند)
 دخترم (گریه می‌کند) داغ از دست دادنت خیلی سخته . خیلی دلم پر پر میزنه
 همیشه احساس می‌کنم خونه ای ، همه جای این خونه بوی تو پیچیده
 آخه بیهو چت شد یه کوچولو اذیتم نکردی ، مهربان با محبت دلگرم
 هر حرفی می‌گفتم می‌گفتی چشم یه بار هم نه ، نگفتی
 هر شب میایی به خوابم فقط یه لبخند میزنی و میری ، عزیزم حرفتو به من بگو
 نترس هر چی می‌خوای بگو
 بزار چایی بیارم
 (دو تا چای میاره) (بازیگر باید کاملاً احساس مادری را به مخاطبان القا کند)
 بعد از چند لحظه ... نه تو دیگه نیستی ، نیستی (ناراحت میشه و گریه می‌کنه)
 دلم میسوزه ، میسوزه ، آخه چرا رفتی ، چرا رفتی منو تنها گذاشتی ، تو این دنیا
 تنها امیدم تو بودی من الان به چی امید داشته باشم؟
 دختر حرف گوش کن من ، بخواب ، بخواب
 لا ، لا ، لا لالایی ، لا ، لا ، لا لالایی

وقتی به دنیا اومدی خیلی ساکت بودی ، بیمارستان خیلی شلوغ بود ، چشات
عسلی بود ، لبات قندعسل ، لپات تپل تپل همه خیلی خوشحال بودن
وقتی یک سالت شد همون روز تولدت راه رفتی ، من چشم برق می زد ، باباتم
همینطور خیلی خوشحال بودیم .

همیشه آروم بودی ، دلت دریا بود .

دخترم داغ از دست دادنت همیشه تو سینمه (گریه می کند)

وقتی ۶ سالت بود از پله ها افتادی خون دماغ شدی

بردیمت بیمارستان رفتی کما ، دیگه برنگشتی ، برنگشتی

ای خدا دخترمو ازم گرفتی ، به چه امیدی زندگی کنم ای خدا (گریه میکنه) ،
یدونه بهم بچه دادی اونم بعد ۶ سال ازم گرفتی ، وقتی میرم اتاقش هوش از
سرم می پره ، لباساش ، اسباب بازیاش همه چیش تازه و مرتب مونده .

ای خدا ، ای خدا (دستاشو محکم میزنه به پاهاش ، صورتشو خط خطی
می کند) با صدای بلند داد میزنه و گریه می کند .

منم دیگه دارم دیوونه میشم (بعد از چند لحظه)

نه باید آروم باشم ، اگه اینجوری پیش برم دیوونه میشم .

آروم باش

(عکس بچشو بغلش می گیره و گریه می کنه)

لا ، لا ، لا لالایی ، لا ، لا ، لا لالایی

لا ، لا ، لا لالایی ، لا ، لا ، لا لالایی

۱۷

ترس شب

(شب است و صداهاى عجيب و غريب مياى)
(يك دختر كه پتو به دور خودش پيچيده و مياى صحنه)
خيلى يواش و آروم مياى ميشينه خودشو محكم بغل مى كنه)
دختر ك : واى چقدر ترسناكه بارونم مياى .
بيارم كتاب بخونم (تا اينكه ميخواى كتابو باز كنه يه صدا به ميز مى خوره)
واى خداى من ، كى اونجاس ؟ (باترس) ها ؟ گفتم كى اونجاس ؟ لعنت به
شيطان
برم نماز بخونم (مياى جا نماز پهن ميكنه كه تلفن زنگ مى زنه)
الو ، سلام خوبى ، داره بارون مياى ، منم خيلى مى ترسم . صداهاى عجيب و
غريب مياى ، آره ، باشه خداحافظ (تا اينكه ميره نمازشو بخونه برق ها ميره)
يه داد محكم ميزنه و گريه مى كنه .
اى خدا حالا چيكار كنم ، من كه ميترسيدم برق ها هم رفت . ديگه بدتر (شمع
روشن ميكند) و اومدى پاش به ميز گير مى كنه . آخ لعنت بهت
در باز ميشه خود به خود و يه صدا مياى و دختر ك داد مى زنه .

یا ابلفضل کی اونجاس ، من دیگه سکتہ می کنم .

(دستشو به قلبش می زنه)

خانوم : باران ؛ باران دخترک : بله : شما دیگر کی هستی؟

میره به سمت در که یکهو گلدون خود به خود میوفته زمین و میشکنه . دخترک چاقو بر میداره

دخترک : بیا بیرون . هر کی هستی بیا خودتو نشون بده .

من ازت اصلاً نمی ترسم بیا بیرون . (در حالی که خیلی میترسه)

(بعد از راه رفتن پاش به یه میز می خوره و همینکه چشاش به اون ماسک که روی زمین میوفته داد بلند میکشه)

(صدای زدن خودکار به روی میز به گوش دخترک میرسه ، دخترک با عجله به طرف میز میره)

(صدای خنده میاد) (صدای در زدن میاد)

دخترک : تو کی هستی ، خودتو نشون بده ، زود باش

پس حتماً میترسی که خودتو نشون نمیدی

که یکهو یه خانومی به شونه دخترک دست میزنه ، دخترک قش می کنه .

خانوم : باران؟ باران بلند شو . باران؟

(اتود زدن این متن به عهده خود بازیگر هست که ترس رو چچوری نشون بده

که نه تنها خود بازیگر بترسد بلکه مخاطبان هم وادار به ترسیدن بکند)

(بازیگر در اتود زدن این متن تنها به متن زوم نکند بلکه در حرکاتش هم

ترسیدن رو نشون بده)

۱۸

عشق بازیگری

قدرت بازیگر همه رو به سکوت وا میداره.
بازیگری یعنی اینکه نقشی رو بازی کنی؟
نه خیر ، بازیگری یعنی با بازیگری زندگی کنی و باورش کنی.
بازیگری یعنی نقشی رو که میخوای بازی کنه باهات زندگی کنی. حالا نقشش
ممکنه زندگی کردن باشه یا مرگ
یادمه برای اولین بار که میخواستم وارد صحنه بشم
خاطرات زندگیمو برای مخاطبانم تعریف کردم
خاطرات زندگی من همش دروغ بود ولی نقشمو باور کرده بودم به خاطر همین
نه تنها خودم بلکه مخاطبان هم گریه کردن.
بازیگری دروغه ، دروغی که تنها خود بازیگر میدونه دروغه ، ولی با اینکه
میدونه دروغه باورش میکنه.
بازیگری یعنی صب و شبت بازیگری باشه.
باهات زندگی کنی تموم عمرتو ، تموم زندگیتو به پاش بذاری
بازیگرا مغرور نیستن بلکه عقده دارن ، عقده بازی کردن

عشق دخترپسر هست ، عشق به پدر و مادر هست.
عشق به خدا هست ، عشق به بازیگری هست.
عشق بازیگری یه چیز دیگس ، کورت می کنه
نابودت میکنه ، عشق بازیگری دلتو پرپر می کنه.
من عاشق عاشق بازیگریم ، چشمم هیچ جا رو نمی بینه
فقط بازیگری رو می بینه.
من جونمو فدای بازیگری میکنم؛ جونمه، عشقمه ، زندگیمه ، قدرتمه
وقتی بازیگری وارد صحنه میشه نشونه ی جرئتشه ، قدرتشه
یک بازیگر خیلی تند و تیز عمل میکنه
چشمش تموم دور و بر رو می بینه ولی نادیده می گیره
سکوت بازیگر سکوت همه ی دنیاست
فریاد بازیگر فریاد همه ی دنیاست
دنیا رو سرم خراب بشه ویران و نابود بشه باز هم اجازه نمیدم خرابت کنن.
من زیر آوار هم بمونم هیچوقت از دستت نمیدم ، بمیرم هم باید ، باید بهت
برسم .
به خاطرت اشک ریختم ، جونمو دادم .
باهات زندگی کردم باورت کردم . زندگیه من ، عشق من ، همه چیه من فقط
تویی ، تو ای بازیگری (با صدای بلند)

۱۹

معامله

(هه) نکبت ها فک می کنن من زیر بار حرف زور میرم.
نه خیر ، حرف من یک کلامه ، مگه میشه یه حرفو دوبار تکرار کنم؟ بیچارهتون
میکنم.

همین امروز دختونو در میارم ، من گنجشک رنگ میکنم به جای قناری
میفروشم.

الو سعید ، کیسه ها رو خالی کردی؟ خب چی گیرمون اومده ، اوف بخشکی
شانس ببین خوب گوشتو باز کن ، ببین چی میگم ، اگه کسی بویی از کارایی
که می کنیم بیره ، میدونی که چی میشه ، فهمیدی؟
(چشمش به یه قوطیه کوچیک میوفته که دوربین جاسازی کرده بودن برای
ضبط صدا)

این دیگه چیه (بازش میکنه)
باریکلا ، فک میکنین من اینو اینجا نمی بینم اونم درست جلوی چشم من (هه)
هه هه)

بابا شما دیگه کی هستین؟ من خودم ختم این کارام . فک می کنین میتونین

مدرک علیه من جمع کنین؟ هه هه میدونستم دوربین تو این خونه جاسازی کردن ولی خودم عمداً حرفایی میگفتم که بعضیا هم در جریان باشن (هه هه هه)

آقا سعید بیا اینم از دوربینی که برام جاسازی کردی ، پیداش کردم الانم همه چیشو پاک میکنم ببینم چکار میخوای بکنی.

آقا سعید منو نمیتونی بفرستی هولفدونی ، بلکه من تو رو میندازم اون تو ، هه هه جرئتشو نداری.

خودتم با من همدسی اگه گیر بیوفتیم هر دو مون هم گیر میوفتیم احمق.

بزار یه چیزبو بهت بگم، آقا معامله رو من بردم.

قبل اینکه تو رو بفرستم اونجا کیسه های اصلی اینجا بودن کیسه های تقلبی اونجا هه هه هه داخل اون کیسه ها پر از جنس های قلابی بود (هه هه)

نه بابا تو سر من میخواستی کلاه بزاری ، خیال می کردی .

هرکی با من دست به یکی بکنه ، سرش کلاه میره .حالا برو با جنس های قلابی حال کن ، همیشه به دنبال معامله با من بودی بیا اینم آخر معاملمون

هه هه هه

خیلی میگفتی سر هر کی کلاه بره سر من یکی نمیره احمق هه هه نه با من

که نه تو با کریمی اینا دست به یکی میکنی که دست منو رو کنی جنس های اصلی رو هاپولی کنین منم اینجا بمونم .

محاله ، محال ، هرکی هم ببازه ، من یکی نمیازم معامله ای که من میکنم ،

بُردم جلو چشمه چون خدای این کارم هه هه تا تو باشی منو دور نزن

۲۰

دزد

به به چه چیزایی ، آخ جون کاش از خدا یه چیز دیگه میخواستم (داخل کیسه دزد پر از وسایل قیمتی بود)

به به چه گلدون زیبایی ، حتماً چند میلیون قیمتشه . اینا رو باید فردا ببرم همشونو قیمت کنم این سکه ها وای خدا.

میره کنار پنجره وای چه ماشین زیبایی اگه بتونم بدزدمش عالی میشه آخ جون بعد از چند لحظه.

جونمی جون ماشین خوشگلم.

در میزنند (پشت صحنه)

مرد غریبه : آهای آقا شما اینجا کسیو ندیدین؟

مرد: نه مگه چیشده؟ (هه هه)

مرد غریبه : ماشینمو دزدیدن .

مرد: وای منکه خبر ندارم

(هه هه هه مرد لبخند میزنه)

دیگه این ماشین مال منه (هه هه) الکی دنبال دزد نباش همینجا بیخ گوشته

(هه هه هه)

ماشینتو فراموشش کن اون دیگه به دست من رسیده ، برم یه دوری باهاش بزنم.

نه ، نه اون موقع اینا رو از دست میدم . بزار قایمشون کنم . کجا بزارم؟
آهان میزارم زیر میز ، نه ، نه میبینن .

بزارم ، (فکر میکنه) آهان ببرم حیاط چالشون کنم آره فکر خوبییه ، بعدشم برم
دنبال کیس های دیگه هه هه
(یه جعبه میاره) جون به به

چقدر پول اینا دیگه چی ان اح این دیگه چیه دزدیدم ، به درد نخور
برم ببینم جای وسایلم امنه؟

وای وای وسایلم کجان؟ من میدونستم کجا چالشون کردم ولی الان نیستن ،
ای خدا (ناراحت و عصبی میشه) همین ۱ ساعت پیش چالشون کردم پس
کجان؟

مرد غریبه : اینجان ، فک میکنی خرم نمیفهمم ماشینمو دزدیدی ، خیلی خوب
دیدم خودت دزدیدی ، منم وقتی رفتی بیرون ، اومدم وسایلتو دزدیدم ، حالا
ببین خوبه دزدی؟ حالا خودت دزدیدی این همه دلواپسی حالا خودت به دست
میوردی چیکار میکردی؟ خجالت نمیکشی وسایل مردمو میدزدی؟

خب برو کار کن . ولی دزدی نکنن دستت کجه؟

دزد: خب هرکسی یه کاری داره کار منم اینه به تو هم ربطی نداره خودم
میدونم از خونه من برو بیرون ، خودتو دزدی که اومدی خونه من .
خیر من می خواستم یادآوری کنم که دزدی نکن .

دزد : ببین برادر من ، من خودم میدونمو کارم به توجه برو گمشو . (مرد میره)
بگیر کلیداتو ، گمشو

مردک احمق به تو چه من چکار میکنم

پولام جاشه به به
(سیب میخوره) پولارو دستش میگیره همراه با صندوق میخوابه.

۲۱

مکار

(یه پسری که دختره رو به صندلی بسته)

پسر : اعتراف کن زود با توام.

دختر: چپو اعتراف کنم؟

پسر : این بلاهایی که سرم آوردی رو دونه به دونشو اعتراف کن.

دختر: عزیزم منکه گفتم خیلی دوست دارم چرا باور نمیکنی اگه تو هم دوسم داشتی با من همچین کاری رو نمیکردی ، میدونی چقدر مهمی برام؟ همیشه هر روز و هر شب به فکرتم.

پسر : اِ جداً؟ تو گفتیو منم باور کردم . ببین من خرم؟

دختر: دور از جونت این چه حرفیه؟

پسر : به زبون تو تا به حال یه حرف درست نیومده همش دروغ بود

دختر: نه عزیزم تو بد برداشت کردی من اگه دوست نداشتم حتی نگاهم بهت نمیکردم . بالاخره غرورم برام خیلی مهمه .

پسر : پس اون همه پسر برا چی بودن؟

دختر: بابا همشون الکی بود ، من یدونه تار موی تو رو با دنیا عوض نمیکنم اول

تویی بعد خودم خیلی دوست دارم خیلی میدونی چقدر برات گریه کردم (گریه میکنه) قلبم واست میتپه .

وقتی ازت دور بودم طاقت دور بودن از تو رو نداشتم.

پسر: خب عزیزم ، منم خیلی دوست دارم فقط کمی دروغ گویی ، منم از آدمای دروغگو اصلا خوشم نمیاد.

دختر: میخوام باهات ازدواج کنم من بدون تو زندگی برام زهره .

پسر: اِ ، اگه زهر بود پس چرا این همه با من بازی کردی؟ نه اصلا تو خوب بلدی آدمای رو چجوری بازی بدی مکاری .

دختر: اِ این چه حرفاییه به من میگی اصلا بهم میاد مکار باشم؟ دست درد نکنه (گریه میکنه) من خیلی بدشانسم ، ای خدا من یه دختر بدبختم ، همیشه تنهام ، همیشه به فکر همه ام ولی هیچ کسی به فکر من نیست.

همیشه در حقم ظلم میکنن نه تقصیر تو نیست ، من بدشانسم من بدبختم.

آدم باید خیلی احمق باشه که فرق بین دوست داشتنو نداشتن رو ندونه (گریه میکنه)

اگه خوشبخت بودم که الان، ولش کن

پسر: خيله خب ، بخشیدمت ، فقط به یه شرط اونم اینکه به حرفام گوش کنی.

دختر: عزیزم ، مگه میشه به حرف عشقم گوش نکنم ، تو عشقی ، جونمی یدونه ای دیگه مگه پسری به خوبیه تو پیدا میشه؟

پسر: الان بازت میکنم

دختر: آخیش میشه یه چایی بیاری بخوریم خیلی هوس چایی کردم

پسر: چشم حتماً

دختر: دختر (لبخند ملیح به پسر میزنه)

دختر از فرصت استفاده میکنه و پا به فرار میزاره .

دختر: احمق فکر میکنه دوستش دارم هه هه تو دیگه کی هستی چه زود هم

گول خورد هه هه

پسر: خب عزیزم تعریف کن ببینم (مکث)

ا این کجا رفت عزیزم کجا رفتی؟

یعنی فرار کرده؟ ایوای دختره حيله گر از اولشم همیشه مکار بود ، هنوز میگه من مکار نیستم ، حرف مکارم بهش میگی بهش بر میخوره . گول حرفاشو خوردم خاک عالم .

تو منو دوست داشتی؟ میدونستم الکی میگی فقط به خاطر اینکه از صندلی آزادش کنم مجبور شد یه سری دروغ سرهم کنه.
برم زود دنبالش تا از دستم در نرفته.

هنرمندان عزیز، این متون به شما کمک می کنند تا بتوانید متن مورد نظر خود را پیدا کنید و اتود بزنید.

با آرزوی موفقیت روزافزون برای هنرمندان ارجمند-بهار ۹۹



تبریز - اول خیابان طالقانی ، نشر اختر

تلفن : ۰۴۱-۳۵۵۵۳۹۳

ISBN: 978-800-486-459-6



9 786004 864596